

کوه خواجه

مهمترین پرستشگاه زرتشتیان سیستان

اشاره:

خانم دکتر سور غنیمتی تحصیلات دوره کارشناسی را در رشته معماری داخلی، در دانشکده هنرهای تزئینی دانشگاه هنر تهران، دوره کارشناسی ارشد معماری داخلی را از دانشگاه ایالتی کالیفرنیا - سن هوزه دوره فوق لیسانس در رشته معماری از دانشگاه کالیفرنیا - برکلی، فوق لیسانس در رشته تاریخ هنر و باستان شناسی خاورمیانه از دانشگاه کالیفرنیا - برکلی و دوره دکتری را در رشته تاریخ هنر و باستان شناسی خاورمیانه (تاریخ معماری ایران) در دانشگاه کالیفرنیا - برکلی - گذرانده است. عنوان پایان نامه کارشناسی وی «خطاطی در معماری ایران» بوده است. او مدت پانزده سال در سانفرانسیسکو، کالیفرنیا به عنوان طراح و آرشيتيكت فعالیت داشته و مدت دو سال نیز در رشته تاریخ هنر و معماری تدریس کرده است. وی در حال حاضر پژوهشگر بخش شرق شناسی دانشگاه برکلی در امریکاست.

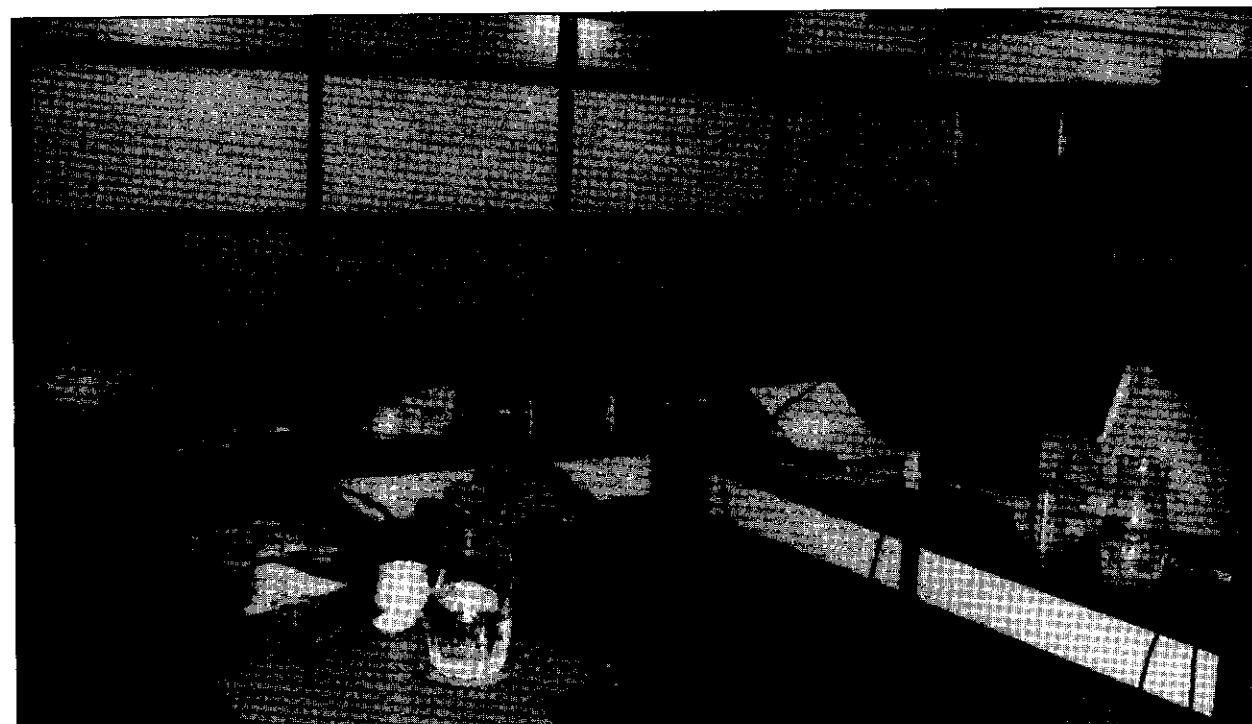
خانم دکتر غنیمتی در سال ۲۰۰۱ میلادی از رساله دکتری خود با عنوان «کوه خواجه یکی از مهمترین مجتمعه بنایی مذهبی زرتشتیان در سیستان» (Kuh-e Khwaja: A Major Zoroastrian Temple Complex In Sistan) دفاع کرد. این تحقیق در سال ۱۳۸۱، در مراسم معرفی پژوهش برگزیده سال به عنوان پژوهش برگزیده انتخاب شد و نویسنده آن لوح تقدیر و جوازی دریافت نمود.

حضور خانم دکتر غنیمتی در ایران را مقنمه شمرده، طی نشستی که با ایشان و با حضور آقایان دکتر محمود موسوی (استاد باستان شناسی)، نصرالله صالحی، سیروس نصراللهزاده و مجتبی تبریزی در تاریخ ۱۳۸۱/۱۱/۱ در محل دفتر کتاب ماه صورت گرفته درباره موضوع پایان نامه به گفت و گو نشستیم که در زیر می خوانید:

گفت و گو

با

خانم دکتر
سور غنیمتی





**دین بودا
از زمانی که از
هنر به چین
 منتقل می شود،
از تنها راهی که
می توانسته گذشته
 باشد جاده ابریشم
 بوده است.**

**به دلیل
شرایط طبیعی و
وجود کوههای
مرتفع تنها معبر نیز
جاده ابریشم بوده
که بخشی از آن،
از خراسان
عبور می کرده
است**

تحصیلم بسیار مؤثر بودند.
صالحی: به جز آمریکا آیا در کشورهای دیگری هم به تحصیل و پژوهش پرداخته اید و آیا با زبان هایی به جز انگلیسی هم آشنایی دارید؟

دکتر غنیمتی: من در کشورهای زیادی کار معماری انجام دادم و خیلی از پروژه هایم در آن کشورها برندۀ جایزه شد. به عنوان مثال در جزایر کالائیپ. جزیره سن مارتین (San. Martin) که نیمی از آن متعلق به هند و نیمی متعلق به آنزویز است. در یک پروژه بسیار بزرگ برنده جایزه شدم در آنزویز نیز بر روی یک پروژه بزرگ کارکردم و بقیه پروژه هایم در کالیفرنیا و بیشتر در امریکای شمالی بوده است.

در مورد زبان ها من با زبان انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی، روسی و فرانسه آشنایی دارم. البته بعد از انگلیسی، روسی را از همه بهتر می دانم.

صالحی: آیا علت خاصی داشت که به زبان روسی پرداختید؟

دکتر غنیمتی: به، من وقتی وارد دانشگاه شدم فرانسه را می دانستم چون در پذیرش دکتری دانشگاه برکلی می باید هم فرانسه و هم آلمانی بدانیم و من زبان آلمانی را هم در دانشگاه آموختم. همینطور زبان ایتالیایی را به علت سفرهای فراوان فراگرفتم ولی وقتی برای امتحانات تعیین کیفت دکتری آماده می شدم - چون در برکلی قبل از شروع پایان نامه مورد سوال و جواب قرار می گیریم - در آخرین مرحله که توافق حاصل شد که من بر روی کوه خواجه کار کنم و من متولوی کارم را مطرح کردم، استاید پیشنهاد کردند که من زبان روسی یاد بگیرم به این دلیل که باید متوفی را به صورت تطبیقی می خواندم و از طریق آن متوفی، آثار معماری را که در شرق ایران وجود دارد و در ارتباط با آسیای مرکزی است می شناختم.

صالحی: من فکر می کنم آشنایی مقدماتی با سویق علمی شما حاصل شد و سوالات اصلی را از موضوع پایان نامه شما شروع می کنیم. لطفاً علت انتخاب این موضوع و زمانی را که شروع به این مطالعات کردید و مرحلی که پشت سر گذاشتید اجمالاً بفرمایید.

تبریزی: در ابتدا از خانم دکتر غنیمتی و آقایان دکتر موسوی، ناصراللهزاده و صالحی به خاطر شرکت در این نشست علمی تشکر می کنم. برای شروع این گفتگو از خانم دکتر غنیمتی خواهش می کنم شرحی از فعالیت های علمی خود که در سال های اخیر در آمریکا انجام داده اند ارایه بفرمایند.

دکتر غنیمتی: قبل از اینکه من وارد زندگی آکادمیک شوم. مجموعه ای از پروژه هایی من به عنوان پروژه های نمونه انتخاب شد و به طور کلی تخصص ام در معماری، و در بازسازی ساختمان های تاریخی بود. از وقتی که وارد دانشگاه شدم، کارهای علمی من همه در ارتباط با معماری گلی ایران بود. حتی الان هم موضوع اصلی تحقیق من، بررسی روش های مقاومت در برابر زلزله در معماری گلی است. از کارهایی به چاپ رسیده ام می توانم به دو مجموعه کار اشاره کنم که بر روی کوه خواجه انجام شده و یکی در مجله ایران چاپ شده «مجله ایران شناسی بریتانیا» و دیگری نقدی بود که بر کتاب خانه اربابی حاجی آباد نوشته آقای آذرنوش نوشتم. همچنین دو کار را از خانم دکتر گیتی آذربی و آقای استرونونک ترجمه کردم. یک مقاله در مورد آثار سنتی معماری گلی که در ایران داریم نوشتم و آن آثار عبارتنداز:

معماری کویر «یخچال ها، آسیاب ها، آب انبارها» تنها نمونه های معماری که در کویر ایران در طول این چند هزار سال بر جای مانده است.

صالحی: خواهش می کنم از استاید بنامی که در طول این سال ها از ایشان کسب علم کرده اید نام ببرید.

دکتر غنیمتی: مشاور اصلی من در تمام این سال ها خانم دکتر گیتی آذربی بودند که استاد دانشگاه برکلی هستند. قسمت باستان شناسی را با آقای دیوید استرونونک (David B.Stronach) و قسمت زبان شناسی و زبان های ایرانی را با آقای مارتبین شوارتز گزاندم. همچنین، آقای ریموند لیفسه (Raymond Lifchez)، متخصص معماری ایران از استادان من بودند ولی در این سال های آخر که بر روی کوه خواجه به عنوان پایان نامه دکتری کار می کردم، خانم پروفسور بویس استاد راهنمای اصلی من بودند و کلاً این پنج نفر در تمام دوران

از سال ۱۳۰ قبل از میلاد در دوره اشکانی به بعد، در طول مسیر این جاده یک نظام بسیار منظم تجاري در این منطقه وجود داشته است. یک دلیل گرایش من به تحقیق در زمینه کوه خواجه این بود که یکی از کسانی که از این ساختمان‌ها کاتالوگ تهیه کرده بود، عقیده داشت که ساختمان‌های کوه خواجه مرکز تجاري بوده‌اند.

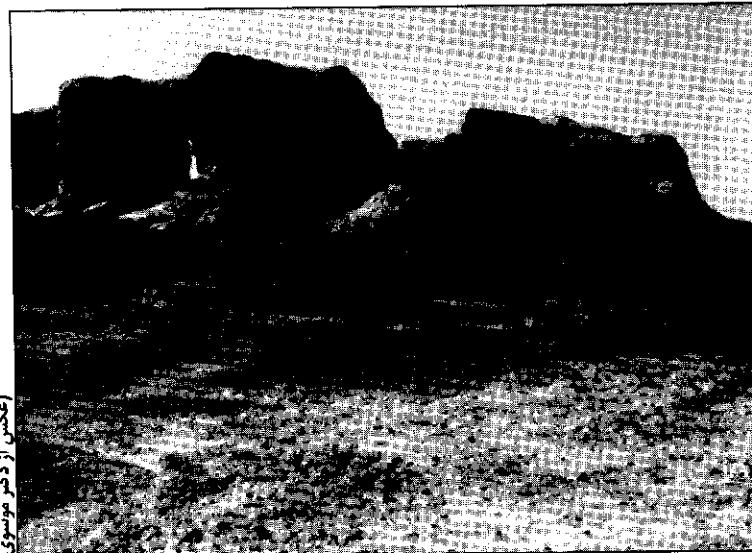
ولی هرچه بیشتر - در سال اول - مطالعه کردم به این نتیجه رسیدم که این محظوظه نمی‌توانسته یک منطقه تجاري بوده باشد و در آن زمان تناقضات و سؤال‌هایی در مورد این کوه بیشتر و بیشتر می‌شد. مثل اینکه اگر این منطقه تجاري نیست، پس چه کاربری داشته آیا نظامی بوده چرا یک متخصص من می‌گوید که یک معبد بودایی بوده و دیگری می‌گوید یک قصر یا یک آتشکده بوده و تمام تفسیرهای متعددی که بود باعث می‌شد من تا یک سال فقط اشکالات و سؤال‌ها را ببینم.

صالحی: با شکر از خانم دکتر غنیمتی، از آقای دکتر موسوی خواهش می‌کنم، بنا بر تخصص شان بخصوص در باستان‌شناسی منطقه سیستان، بحث تخصصی را پیش بگیرند و سوالاتی مربوط به اثر خانم دکتر غنیمتی مطرح کنند.

دکتر موسوی: سؤال اول من در مورد شرایط جغرافیایی و تاریخی منطقه است. منطقه سیستان از لحاظ اهمیت تاریخی در دوره باستان چگونه بوده و چگونه است که ما در سراسر ایران شرقی جز کوه خواجه و بخشی از آثاری که در حوزه بلوجستان ایران و بلوجستان پاکستان باقی مانده، تا خراسان شمالی، هیچ اثر پیش از اسلامی که قابل ذکر باشد نداریم. به جز چند سنگ نوشته و نقش بر جسته اشکانی در منطقه «کال چنگال بیرجنده» و حوزه «لاخ مزار» در حوالی بیرجنده که اخیراً پیدا شده و آقای بشاش بر روی کتیبه‌های آن کار کرده‌اند.

دکتر غنیمتی: منطقه سیستان از نظر جغرافیایی از مهمترین قسمت‌ها در فلات ایران است و قتي ایرانی‌ها از مبدأ اصلی شان مهاجرت می‌کنند و به طرف فلات ایران می‌آیند بجز یک گروه که از جاده خراسان و از جنوب دریای خزر به سمت غرب می‌روند و آنجا مستقر می‌شوند، قسمت اصلی شان از همان جاده خراسان به طرف جنوب می‌آیند و یکی از اولین جاهایی است که ایرانی‌ها در آنچه مستقر می‌شوند و آثار باستانی - همان مقادیر کمی که بر رویش تحقیق شده این را نشان می‌دهد - از آنها باقی مانده مثل شهر سوخته، دهانه غلامان و خیلی جاهای دیگر که متأسفانه هنوز کار علمی بر روی آن‌ها انجام نگرفته است. البته این را خارج از موضوع عرض می‌کنم که فرانسوی‌ها در منطقه سیستان افغانستان بسیار کار کرده‌اند و یک کاتالوگ بسیار خوب هم در مورد این ساختمان‌ها و محظوظه‌های باستانی که در آن منطقه وجود دارد تهییه کرده‌اند که امیدواریم از این به بعد بشود روی آنها کار کرد. خود سیستان لاقل در هزاره اول قبل از میلاد می‌دانیم که مرکز تجاري بسیار مهمی بوده و تمام جاده‌هایی که از ایران و بین‌النهرین به هند می‌رفته از سیستان می‌گذشت همینطور جاده‌هایی که از شمال می‌آمد و از جاده ابریشم جنای شود. از سیستان عبور می‌کرد. در قسمت فارس هم که برای یک دوره طولانی پایتخت ایران بوده جاده‌های اصلی که فارس می‌رسد باز از سیستان می‌گذشت.

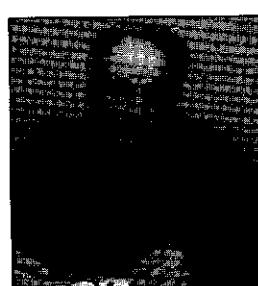
خاک سیستان بسیار غنی بوده و تا اوایل قرن بیستم به عنوان انبار غله ایران محسوب می‌شد و انواع و اقسام محصولات را داشته که مهمترین آنها گندم بوده است ولی جو، علوفه‌جات،



قلعه چهل‌دختران، بربالای خط الرأس جبهه جنوب غربی کوه خواجه، نگاه نزدیک
قلعه سام و کوه خواجه در کنار هامون، زمانی که هنوز آبی و حیاتی دارد.



دکتر غنیمتی: من از سال ۱۹۹۲ م. روی کوه خواجه کار کردم. دلیل گرایش من به این محظوظه این بود که در یک سمینار که به مدت دو ترم ادامه داشت و خانم دکتر گیتی آذربی در آن درس می‌دادند ما بر روی هنر و معماری جاده ابریشم کار می‌کردیم. در مراحل اولیه که فقط قسمت جغرافیایی و مسیر جاده ابریشم را در بر می‌گرفت و نیز تجارت و تبادلات فرهنگی که از طریق این جاده انجام می‌شد. هر داشتجو یک شاخه از شاخه‌های دیگر این جاده را برسی می‌کرد. از آنجایی که من به شخصیت رستم بسیار علاقه‌مندم، شاخه جنوبی این جاده را انتخاب کردم و در عین حال، چون در یک پروژه دیگر که به کاروانسراهای جاده ابریشم می‌پرداخت کار کرده بودم. متوجه شدم که اصولاً دین بودا در زمانی که از هند به چین منتقل می‌شود از تها راهی که می‌توانسته گذشته باشد، جاده ابریشم بوده است. به علت شرایط سخت جغرافیایی و وجود آن کوههای که فقط معتبر طبیعی در قسمت خراسان وجود داشت بنابراین شاخه جنوبی این جاده که از منطقه سیستان می‌گذرد را من مورد بررسی قرار دادم و به این نتیجه رسیدم که دین بودا از این منطقه عبور کرده و به آسیای مرکزی و به چین رفته است. وقتی من بر روی کاروانسراها مطالعه می‌کردم، به نظرم رسید که از زمان آغاز جاده ابریشم، یعنی



دکتر محمود موسوی

در زمانی که از هند به چین منتقل می‌شود از تها راهی که می‌توانسته گذشته باشد، جاده ابریشم بوده است. به علت شرایط سخت جغرافیایی و وجود آن کوههای که فقط معتبر طبیعی در قسمت خراسان وجود داشت بنابراین شاخه جنوبی این جاده که از منطقه سیستان می‌گذرد را من مورد بررسی قرار دادم و به این نتیجه رسیدم که دین بودا از این منطقه عبور کرده و به آسیای مرکزی و به چین رفته است. وقتی من بر روی کاروانسراها مطالعه می‌کردم، به نظرم رسید که از زمان آغاز جاده ابریشم، یعنی

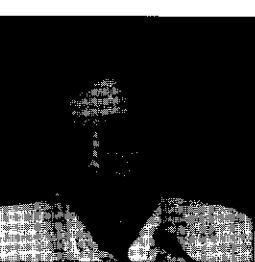
نمای عمومی قلعه سام، در این عکس که از بستر خشک هامون برداشته شده،
نمای شرقی و جنوبی قلعه به وضوح پیداست.



(عکس از مجموعه موزه)



(عکس از مجموعه موزه)



سیروس نصراللهزاده

از آن حالت فتوvalی که در زمان اشکانیان داشتند خارج می‌شوند و رسمًا جزو حکومت مرکزی شده و یکی از چهار قسمت اصلی تقسیم‌بندی کشوری را تشکیل می‌دهند که در دوران ساسانی بوجود می‌آید.

بعد این اینکه این به تدریج از «زرنگا» تغییر می‌یابد و به اسم خود سکاها یعنی بنام «سکستان» (Sacestan) نامگذاری می‌شود و در اوایل دوران اسلامی هم به سجستان و بعد هم به سیستان تغییر پیدا می‌کند.

از نظر اهمیت سیستان برای قرن‌ها موقعیت خود را حفظ کردویلی با آمدن مغول‌ها با خاک یکسان شد. حال اینکه چرا آثار باستانی پیش از اسلام در خراسان و ایران شرقی نیست به نظر از این بیشتر ناشی از کمود تحقیق است جون به عنوان مثال اشاری که در افغانستان قرار دارد مثل «بُست» و «لشگری بازار» ... اینها همد قسمت‌های متقدم هم داشته‌اند و ما فقط قسمت‌های اسلامی‌شان را می‌شناسیم. مهمترین آثاری که در خراسان به دست آمد «بندیان»، مربوط به دوران ساسانیان است و بعد هم تکه‌های کوچکی که به جا مانده مثل بازوهور و کال چنگال و اینها اصل آن بنها نیست و فقط تکه‌هایی از آن بنها ای از عظیم هستند. اما آقای ریچارد فرای می‌گویند که سیستان

ارزن، سرقوم که همان ذرت خوش‌های است، زردچوبه و انقوزه محصولات مهمی بوده که از سیستان صادر می‌شده است.

آبرسانی به این صورت بود که از زمان‌های سیار دور آب رود هیرمند را از طریق کانال کشی و نهرکشی به هر شکلی که می‌خواستند و به هر کجا که لازم بود می‌بردند و در نتیجه اینجا یک منطقه بسیار آباد بوده است. چیزی که منطقه سیستان را نابود کرد حمله مغول‌ها بود، حتی در فتوحات قرون اولیه اسلامی هم به آن صورت سیستان ویران نشد. در نتیجه، مستله اصلی بحث استراتژیک این منطقه است، به علت عمر جاده‌های

تجاری مهم و به علت تداخل فرهنگ‌های مختلف.

بنایران آب و خاک یعنی دو عنصر مهمی که باعث می‌شود تا یک ملت بتواند یک تمدن را پایه‌ریزی کنند در سیستان وجود داشته است. از نظر تاریخی اسلامی وجود دارد که حاکی از این است که از هزاره اول قبل از میلاد سیستان یک مرکز مهم تجاری بوده و در دوره سلوکی‌ها نیز بسیار اهمیت داشته. از مهمترین پدیده‌های تاریخی در مورد سیستان این است که سیستان محل تلاقی سه فرهنگ بوده است. هنری که طی هزار سال در این منطقه بوجود می‌آید هنری است که «سیستانی» است و این چیزی است که قبل از آن صحبت نکرده است. به خاطر اینکه بودایی‌ها از آنجا عبور می‌کنند، ایرانی‌ها در آنجا حضور دارند - اصلًاً قسمتی از ایران است - میراث دوران سلوکی (هلنی) را هم اینان دارند. در نتیجه از هنر آنجا هرچه بدست می‌آید تلقیقی است از تمام این سه عنصر و در عین حال، کاملاً شخصیت مستقل و هویت خاص خودش را دارد و تبدیل می‌شود به یک چیز نو. به عبارت دیگر هرچند در اینها تأثیراتی از تمام اینها دارد ولی بعد شکل خودش را پیدا می‌کند.

تاریخ‌نویسان دوران اول اسلام همیشه از سیستانی‌ها به عنوان اساتید معماری، نقاشی، هنری و فلسفه یاد می‌کنند و اگر ماقبول داریم که نقاشی‌های بدست آمده از کوه خواجه بزرگترین و شاید تنها مجموعه نقاشی پیش از اسلام را به مامی دهد پس قبول این مطلب هم جای تعجبی ندارد که تاریخ‌نویسان این حرف را می‌زنند. بد نیست به این نکته اشاره کنم که سکاها اسماشان را به این منطقه می‌دهند. البته دیرتر، چون در کتیبه بیستون از منطقه به اسم (زرنگا) نام برده می‌شود و این منطقه در متنون یونانی و لاتین هم بعدها به همین نام می‌آید که بعدها در زمان هخامنشیان این منطقه جزی از امپراتوری ایران می‌شود، البته به صورت مستقل. یعنی با اینکه پشتیبان حکومت مرکزی هستند، به طور مستقل اداره می‌شود. هر وقت که حکومت مرکزی وارد جنگ می‌شود آنها را به صورت مزدور استخدام می‌کرد و آنها به خاطر آینین سلحشوری که داشته و استادانی در فنون جنگی به حساب می‌آمدند همیشه وارد جنگ می‌شدند.

آن آینین سلحشوری یا شوالیه‌گری که در قرون وسطی در اروبا به وجود می‌آید از سیستان نشأت می‌گیرد و به بقیه جاهای می‌رود. در دوران اشکانیان هم این قضیه ادامه دارد و در تمام جنگ‌های سریازان سیستانی حضور داشتند. اینها خیلی شبیه آن مهاراجه‌های هندی هستند که در ایالت راجستان هند - که دنباله همین بلوجستان است - بودند.

چون آنها هم همین عملکرد را داشتند. چه در دوران مغول‌ها و چه در زمانی که مستمرمه بودند و چه پیش از آن. در دوران ساسانی و در زمان اردشیر، پادشاه اول ساسانی، اینها دیگر



داشتند که آمدن آنها بسیار نزدیک است. دوازده هیرید به طور شبانه روز مشغول کشیک دادن بودند. در یک متن لاتین که راجع به تولد عیسی مسیح (ع) است آمده که در یک کوه در شرق ایران دوازده موبد محلی نشسته‌اند و منتظرند که مسیح بیاید و عالم را آمدن این مسیح که قرار بود بیاید ستاره شمال بوده و مجموعه‌ای علامات ستاره‌شناسی. آنها نشسته بودند و منتظر بودند که اگر این ستاره‌ها در خط خاصی قرار بگیرند. زمانی است که مسیح ظهر می‌کند قبل از دوره ساسانی ما دیگر هیچ منبع و مرجعی، به خود این کلمه - کوه خواجه - نداریم ولی اتیمولوژی که راجع به دشت هامون انجام شده می‌تواند به اینجا ربط پیدا کند. مدارک مستند دقیقی نداریم که چرا این کوه کوه خواجه شده. البته خواجه هم همان معنای «خدا» را می‌دهد. یعنی بزرگ، خدا هم در زبان پهلوی معنی آسمانی را ندارد. خدا در آن زبان اول به معنی صاحب است ولی به مرور برای ما به معنی امروزین آن در می‌آید. بنابراین ما می‌فهمیم که این محوطه هر عملکردی داشته.

محوطه‌ای بوده که شهرت آن قا مديترانه هم رفته بود. این آثار باستانی که در کوه خواجه وجود دارد و خودتان گفتند، به قلعه سام معروف است، بیشتر از آن به قلعه کافران معروف است و این خیلی منطقی است چون اصولاً وقتی اسلام وارد ایران می‌شود تمام چیزهای قبل از اسلام کفر دانسته می‌شود. و این کلمات گیر و کافر به طور اتیمولوژیک یک منشأ دارند آنها لغاتی هستند که قبل از اسلام، زرتشتیان به دیگران اطلاق می‌کردند. اما وقتی اسلام وارد ایران شد این معنی به خود آن‌ها برمنی گردد و به خود آنها کافر گفته می‌شود.

اولین کسی که به طور رسمی اسم فاقا شهر را برای این جا به کار برده آقای ارن استلین، باستان‌شناس مجاری الصل انگلیسی است که بیشترین کار را در محدوده جاده ابریشم بزرگ، خراسان انجام داده است.

هنوز هم کارهای ایشان کامل‌ترین و جامع‌ترین کارهایی است که در این منطقه داریم من وقتی که دنبال اتیمولوژی این کلمه می‌گشتم نمی‌دانستم این کلمه برای مثال در فرهنگ دهخدا با «قاف» نوشته شد یا با «غین». تهها چیزی که پیدا کردم و فکر کردم می‌تواند به نوعی ربط داشته باشد، البته حدسیات است و مدرک نیست، این است که اگر با «غین» بنویسیم، ظاهرآ به صدای کلاعه‌ها بسط پیدا می‌کند. مسئله خیلی مهمی که در سیستان هسته هر سال در ماه اکتبر - ماه مهر - پرندگان مهاجر در جنوب کوه خواجه جمع می‌شوند که این منطقه دشت کبوتران است و من احتمال دادم که به این دلیل بوده و در زمان قدیم که آب بیشتر بوده و پرندگان بیشتر بودند، این مهاجرت هم به صورت عظیم‌تر انجام می‌شده است. شاید آقای استلین در آن فصل به سیستان رفته و لی هیچ توضیح منطقی برای «فاقا شهر» پیدا نکردم.

اما در مورد «کُک زال» باید اشاره کنم که فقط در یک جا و یک بار در شاهنامه آمده است. از نظر اتیمولوژیک کُک به معنی گند است. وقتی از پایین به کوه خواجه نگاه کنیم به صورت سمبیلیک حالت یک گند سفید را دارد. زال هم که می‌دانیم به معنی سفید است. در عین حال از نظر اتیمولوژیک به معنی کهنه و کهنه است یعنی یک قسمت این است که زال سفید است و یک قسمت هم از نظر سمبیلیک و افسانه‌ای این است که زال همیشه پیر است. درست است که در زمان به دنیا آمدن هم به همان صورت است اما پیر است یعنی از نظر سمبیلیک این لغت مثل

بهشت باستان‌شناسان است و حقیقت هم دارد. تنها جای که می‌شود سیستان را با آن مقایسه کرد سواحل رودخانه نیل در مصر است که وجب به وجوب آن اگر روی آن کار شود، آثار باستانی بیرون می‌آید ولی متأسفانه سیستان به ویژه در یکصدسال اخیر از محروم‌ترین منطقه‌های ایران است.

دکتر موسوی: من هم معتقدم آن میزان کاری که در غرب و در جنوب غربی ایران از نظر باستان‌شناسی انجام شده در شرق ایران انجام نشده و این حلقه‌های مفقوده عمدتاً مربوط به کمبود مطالعات باستان‌شناسی در شرق ایران است.

سؤال بعدی من در مورد نام کوه خواجه است. همانطور که می‌دانید، زیارتگاهی بر بالای کوه هست به نام خواجه ابراهیم، آیا ربطی بین نام این زیارتگاه و نام این کوه وجود دارد. بعد، سه قلعه بر بالای این کوه وجود دارد که به منیری تشبیه شهاند که در دشتی وسیع گذاشته شده‌اند. این سه قلعه نام‌های مختلف دارند ولی به نظر می‌رسد که در یک مجموعه باشند: یکی قلعه «جهل دختران» یکی قلعه «کُک تُهزاد» است که خود گُک بک داستان الحاقی است در شاهنامه و یک اسطوره است و دیگری قلعه «سام» است. در مورد قلعه سام بعضی از محققان غربی به آن نام «گاهک» شهر داده‌اند. سؤال من از خانم دکتر این است که آیا این گاهک شهر از کی مرسوم شده و چرا و اتیمولوژی این واژه چیست؟

دکتر غنیمتی: «کوه خواجه» یا آن اسمی که ما الان استفاده می‌کیم مسلمان‌اسم قدیمی آنچا نیست. کوه خواجه در یکی از متون لاتین مربوط به دوران صدر اسلام بنام «کوه خدا» در متن مسیحی از آن اسم برده می‌شود. چرا این اسم برده می‌شود؟ برای اینکه در مدارک هست که در دوران ساسانی در این جا حدود دوازده نا هیرید در حال کشیک دادن و منتظر آمدن سوشیانس بوده‌اند. سوشیانس‌ها که سه تا هستند و موعود زرتشتیان قلمداد می‌شوند. بنابراین معتقدات آنها قرار بوده که از دریاچه هامون ظهور کنند و ظهور اینها به این صورت بود که فکر می‌کردند که نطفه زرتشت در دریاچه است و اگر دوشیزگانی در دریاچه شنا کنند می‌توانند از زرتشت بار بردارند و این سه سوشیانس را به وجود بیاورند و آن دوره دوره آخر زمان خواهد شد. پس از آن دوره فرشوکرتی Frachocereti یعنی قیامت و روز سستاخیز شروع می‌شود.

و باز مدارکی هست که زرتشتیان در آن زمان به شدت اعتقاد داشته است

تاریخ گذاری

این منطقه

براساس

کربن ۱۴

انجام شده و

دو دوره را

به دست می‌دهد.

دوره اول از اواخر

دوره پارتی تا

اوایل دوره ساسانی

است - فاز اول -

و فاز دوم

اواخر دوره

ساسانی است

اما من معتقدم

که حتماً بیشتر از

دو فاز است و

حتماً یک دوره

پارتی هم

داشته است

**نکته بسیار مهمی
که در تاریخ گذاری
این منطقه نیز
مورد توجه بوده،
تکنیکی است که
در ساختن دیوارها
به کار رفته و
در هیچ جای دیگر
در ایران
در معماری ساسانی
و حتی
در معماری اشکانی
مشاهده نمی شود**

**وقتی در هر کجای
کوه خواجه بایستید،
دریاچه را می بینید.
در نتیجه
عامل پرستش و
تقدس این مکان،
خود دریاچه هامون
است**

دکتر غنیمتی: قبل از اینکه تیت به سیستان برود آقایی به نام کلشن کریسی به آنجا رفته بود که در آنجا هم کشته شد. اما ایشان وقتی از این شهر اسم می برد آن را، کوه و زرد یا کوه و زرد می نامد. مثل بروجرد که شکل فارسی کهنه دارد، معنی قلعه و محل دفاعی را دارد و کوه خواه، شکل تغییر کرده «کاخ» است. در این نقل قول که تیت می اورد اشاره می شود که اهلی سیستان حرف آرا به صورت تألفظ می کنند. مثلاً به سیستان می گویند «سیستو» و کلمه «کاخ» را تبدیل کرده اند به «کوخو» بنابراین این کلمه می توانسته «کاخ جزو» باشد. معنی ای که کریم بعد از آن استخراج می کند. همین کلمه ای است که شما به آن اشاره می کنید که می تواند اسم آن قبیله باشد. ولی نه گاما بلکه «کاخ» و به آن منطقه به صورت قلعه نمی کردد و فکر می کردد که قابلیت دفاعی داشته است.

دکتر موسوی: اتفاقاً سوال بعدی من در مورد عملکرد این قلعه است. آیا این قلاع، مجموعة شهری بوده؟ یعنی ساکنی شده در بیرون از حریم هسته مرکزی قلعه سام، آثار زندگی پیش نشده است. آثاری مثل کورهای سفالگری، سفالینه های زیادی که دلیل بر استعمال زیاد بوده و دلیل بر اینکه انسان های زیادی اینجا زندگی کرده اند. آیا شهر بوده و قسمت آتشکده، کهنه دز این شهر بوده؟ آیا معبده بوده یا قلعه نظامی؟

دکتر غنیمتی: آقای پروفسور نیولی و خانم پروفسور بوسس توافق دارند که این محل، تقdis طبیعی داشته یعنی آن کوه و سطح آن دشت به طور طبیعی، مردم را برای مراسم مذهبی جلب می کرده است. حالا ما باید به چند نکته اشاره کنیم، یکی اینکه وقتی ایرانی ها به فلات ایران رسیدند، یکی از اولین جاهای که مستقر شدند، سیستان و همین کوه خواجه است. دیگری «راگ» یا همان «ری» است که از شاخه جنوبی جاده ابریشم به آن رسیدند.

کوه خواجه، در کنار دریاچه هامون است و ما می دانیم که از دوران هخامنشی به بعد زائرین در سال دو بار به کوه خواجه می آمدند. راگا هم همینطور آنچه هم محل زیارت بود ولی اهمیت کوه خواجه و دریاچه هامون را نداشته است. اصولاً اگر دقت کنید در معماری ایران - البته ایرانی که می گوییم ایران بزرگ

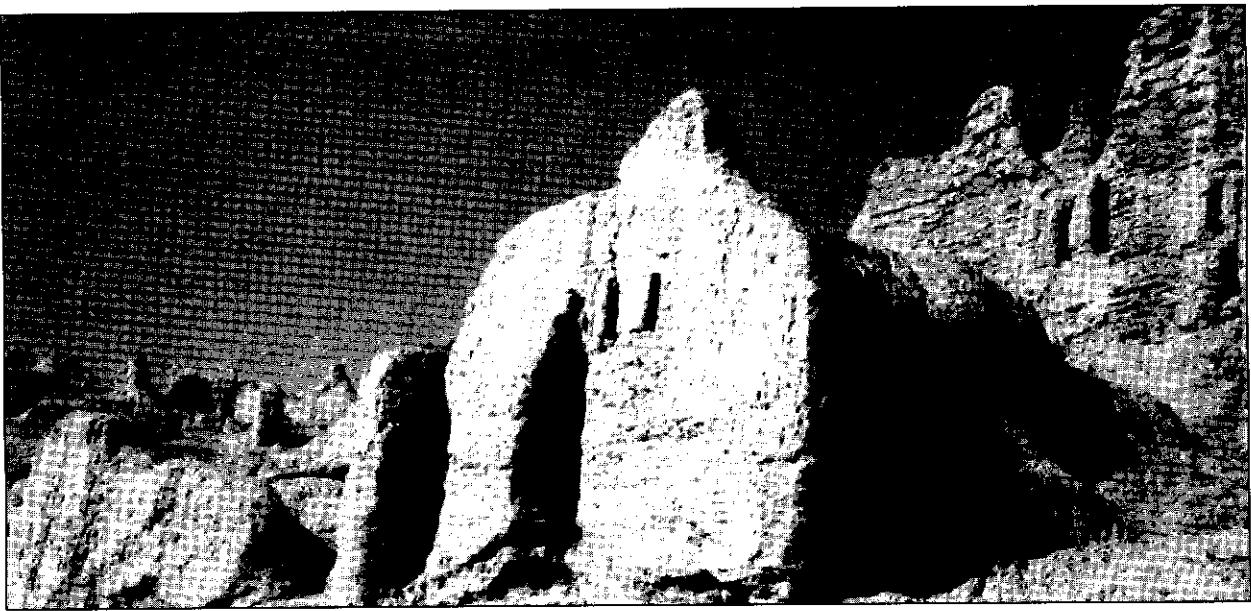
کلمه زروان است که باز مربوط به زمان می شود. «قلعه چهل دختران» هم به احتمال خیلی زیاد محلی بوده که خانم ها را در دوران زرتشتیان و در موقع مخصوصی از ماه «جدا می کردنده گونه ای که خانم ها در آن دوره اجازه نداشتند به که اسم «دختر» دارند. چهل دختران، قلعه دختر، پل دختر و ... آقای تیت هم به فاقاشهه اشاره کوچکی دارند. هرچند در ایران براساس کار تیت از این کلمه استفاده کرده است. هرچند در ایران این واژه استفاده نمی شود ولی از آنجا که قلعه کافران در ایران زیاد داریم و قلعه سام هم زیاد هست، من این کلمه را استفاده کردم تا وجه تمایز بیشتری داشته باشد.

دکتر موسوی: همانطور که گفتید آقای تیت در کتاب سیستان، از یک قبیله سیستانی نام می برد که اسم آنها کاملاً مشابه است با گاگاشهر. یعنی اسم آنها گاگا است. احتمال دارد که تیت این نام را از آنها اخذ کرده باشد. اما در مورد قلعه کوچه زاد، این واژه کوچه زاد است و هم کوچ زال. آنچه که در شاهنامه اسم برد می شود، کوچه زاد است که یک شخصیت منفی و جزء اشعار الحاقی شاهنامه است. رسم این قلعه را فتح می کند و کوچ را به بند می کشد. حال اینکه این کوچه زاد است یا کوچ زال خود یک بحث است. اما در مورد چهل دختران شاید بشود گفت که آن سمبیلی که برای قلاع دختر یا آثاری که به دختر منسوب است این یک تداعی است از آنهاست، که سمبیل فراوانی، برکت و آب بوده و یقیناً مادینه بوده است شاید چهل دختران از آن اسم ماخوذ است.

دکتر غنیمتی: خیلی متشرکرم، درست می فرماید. در عین حال این قسمت را در لغت نامه دهخدا ذیل کلمه قاقا پیدا کرد. قسمت مربوط به تیت را که «گاگا» بود خواندم اما چون در نوشтар انگلیسی به صورت «gh» آمده بود، من اصولاً احتمال ربط این دو کلمه را کار گذاشتم. معانی که در دهخدا برای این کلمه آمده عبارت از اینهاست: زوجه گرگ، صدای کلاح، نام محلی در شام. اما تمام اینها مدارک کافی نیست. در مورد کوچه زاد و کوچ زال هم درست فرمودید اما در عین حال کوه خواجه به عنوان کوه سپند در شاهنامه ذکر شده که در سیستان واقع شده است. چهل دختران هم حتماً به آنهاست می تواند ربط داشته باشد. من وقتی این صحبت را با خانم پروفسور بوسس مطرح کردم، ایشان این داستان را برای اولین بار برای من تعریف کردن و بر حسب عملکردهای مختلف می تواند بین دو معنی فوق متغیر باشد. مثلاً اگر اینجا، محلی زیارتی بوده می تواند مربوط به همان احتمال اول باشد اما اگر خصوصی تر بوده و رفت و آمد همگانی در آن بوده می تواند مربوط به آنهاست. مخصوصاً که در نزدیکی آب است. اصولاً عناصر طبیعته نقش مهمی را در معماری مذهبی ایران ایقا می کنند. حتی در معماری های دیگر اصولاً ما ایرانیان به علت برخورداری از آب و هوای خشن همیشه دنبال مناطق پر آب بوده ایم.

نصراللهزاده: سوال های من پیشتر در مورد دوره ساسانی و بعد از آن است. اما در مورد ائمتویزی گاگاشهر، باید عرض کنم که کمتر دیده شده که نامگذاری ایرانی براساس نام - آوا انجام بگیرد و شاید موارد مستندتری را بتوان در زبان بلوجی برای این کلمه «گاگا» پیدا کرد.

دکتر موسوی: من هم فکر نمی کنم که این اسم ریشه در صدای پرنده‌گان داشته باشد و پیشتر به نظر می رسد که نام همان



می‌رسد.

ما تا پیش از دوره ساسانی، معماری مذهبی به طور رسمی نداریم. مثلاً آتشکده ندایریم. فقط یک سری معابد نامشخص داریم که به آن‌ها هیتا نسبت می‌دهند و در اقسام گوناگون وجود دارد. ولی زمانی که زرتشیان می‌آیند، شاید به علت اینکه شکل معابد آن‌ها را به گونه‌ای از بین برند، آتشکده بوجود می‌آید ولی شکل معابد آن‌ها هیتا از بین نمی‌رود و هر دو در کثیر هم شکل می‌گیرند. من فکر می‌کنم هسته اصلی این مکان، قسمت مسکونی آن است که شهر بوده و این شهر در مسیر آن کوچه اولی با راه اولی که به کوه رفته رشد می‌کند چون از نظر جغرافیایی، این شهر قابلیت رشد کردن به گونه‌ای دیگر را ندارد. چرا ما این قدر آثار سفالی در پای این کوه داریم؟ من فکر می‌کنم باز به همین مسئله زیارتگاه برمی‌گردد.

الآن برای ما سخت است که تصور کنیم در آن دوران مراسم مذهبی و آیینی که در یک سفر زیارتی انجام می‌شد چه بوده ولی اصولاً تفاوت چندانی با زمان حال نداشته است و من به احتمال زیاد فکر می‌کنم که در آن زمان و در آنجا هم این مراسم انجام می‌شده است. یعنی به جز اینکه مقداری از سفال‌ها، برای مصرف خود منطقه مسکونی بوده، احتمال اینکه ما مجسمه‌های کوچک آن‌ها را آنجا بیندازیم، مثل سوغاتی و چیزهایی که اشخاص از آنجا خریداری می‌کردند، زیاد است و اینکه ما آنجا آن همه سفال داریم. به همین دلیل است که فعالیت محظوظه بسیار زیاد بوده است.

همانطور که شما گفتید: محدوده شهری این محظوظه بسیار مهم است و احتمال اینکه حتی به دوران هخامنشی برسد همانطور که آقای گولینی گفته، زیاد است. ولی آن قسمتی که کاربری مذهبی داشته و بعد آتشکده را به وجود می‌آورد که بعداً جزو این محظوظه می‌شود احتمالاً از اواخر دوره اشکانی شروع به شکل گرفتن کرده است. نکته دیگری که باید اشاره کنیم این است که این مکان نمی‌توانسته قصر باشد، به این دلیل که یک شاهزاده اشکانی یا ساسانی که همیشه به همراه یک دسته ملازم سفر می‌کرده در عرض یک روز باید چند مرتبه برای سرکشی از این قصر بیرون می‌رفته و با آن همه لباس و پراق و اسب و ملازم، چنین رفت و آمدی از چنین مسیری غیرممکن است و دیگر اینکه

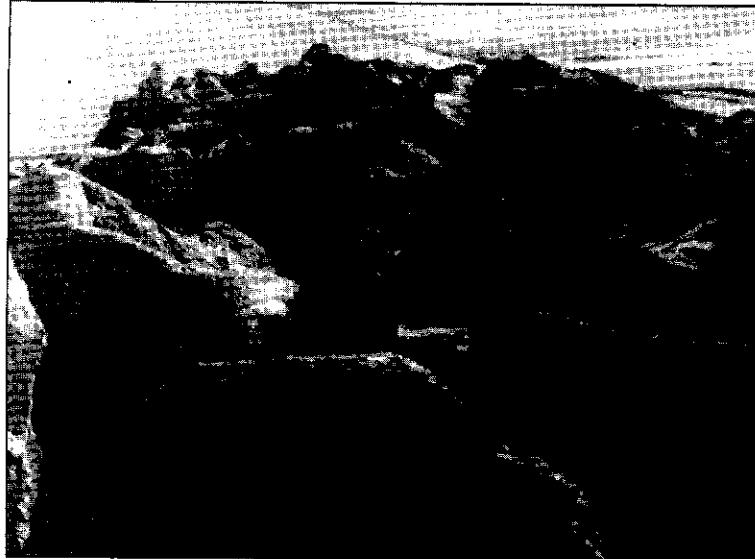
است یعنی از غرب یا وسط‌های کویر صحرای گویی در شمال ایران خالص نیست چون می‌دانیم که از همان سال‌ها تبدلات فرهنگی انجام می‌شده. تمام ساختمان‌ها، چه قصر، چه کاروانسرا چه حتی مدرسه در دوره اسلامی، ظاهری دفاعی دارند. مثلاً اگر به کاروانسراها دقت کنید از بیرون شبیه قلعه دیده می‌شود ولی تجهیزات دفاعی ندارد. چون الان مشخص شده که معماری دفاعی دارای غلام گردنهایی در دیواره بیرونی است و همین‌طور راه‌های وجود دارد که در آن سربازان بتوانند یکدیگر را بینند و با هم حرف بزنند و اگر حمله شد بتوانند دفاع کنند. حال اگر به کاروانسراها دقت کنیم، این مشخصات از بیرون نمایان است ولی در داخل چنین کاربردی وجود ندارد. مثلاً دو جداره بودن دیوارها دیده نمی‌شود هرچند ممکن است در داخل سه دیوار هم با فاصله‌هایی وجود داشته باشد. ولی اینها دیوارهای دفاعی نیستند، دیوارهای دفاعی، دیوارهایی با عرض هفت هشت متر هستند که سربازان بتوانند درون این دیوارها با هم ارتباط داشته باشند و قراول بروند.

در نتیجه چون ما این آثار را در کوه خواجه پیدا نکردیم و اصولاً کوه خواجه از نظر قابلیت دفاعی جای مناسبی نیست. علیرغم آنکه آقای استاین می‌گوید که قابلیت دفاعی هم داشته - من شخصاً فکر می‌کنم که اصلًا قابلیت دفاعی نداشته در عین حال هم آن چیزی که ما الان می‌بینیم، چیزی است که به مرور ساخته شده و الان این‌طور دیده می‌شود.

به نظر من کاربری تجاري هم نمی‌توانسته داشته باشد. خانم پروفسور بوسی هم وقتی این موضوع را با ایشان مطرح کردم این فرضیه را رد کردند. یک دلیل این است که در زمان‌های پیش، آب دریاچه هامون خیلی بالاتر بوده و شترهایی که برای حمل بار استفاده می‌شدهند، به طور حتم بارشان را در آب دریاچه خیس می‌کردند، حال نکته مهم این است که اصولاً هر قرارگاهی که وجود دارد به تدریج ایجاد می‌شود به احتمال قریب به یقین، این محل در ابتدا یک دهکده کوچک ماهیگیری بوده که وقتی ایرانی‌ها وارد این مکان می‌شوند فقط برای انجام مراسم مذهبی‌شان به بالای کوه می‌رفند و لی این دهکده یا قرارگاه به تدریج با زیاد شدن تعداد زائرین، رشد می‌کند تا به دوران ساسانی

**سیستان،
لاقل در هزاره اول
قبل از میلاد
مرکز تجاری
بسیار مهمی بود.
تمام جاده‌هایی که
از ایران و
بین النهرين
به هند می‌رفند
از سیستان
می‌گذشت.**

**جاده‌هایی که
از شمال می‌آمد
و از جاده ابریشم
 جدا می‌شد،
از سیستان
عبور می‌کرد**



ریچارد فرای می‌گوید سیستان بهشت باستان شناسان است. این ادعا حقیقت دارد زیرا تنها جایی که می‌شود سیستان را با آن مقایسه کرد، سواحل رودخانه نیل در مصر است که از وجب به وجب آن می‌توان آثار باستانی بیرون آورد

آن از سنگ استفاده شده در جاهای دیگر هم اگر سنگ داریم همیشه همراه با خشت است. و آن هم به این علت است که در مورد تخت جمشید یک دیدگاه به خصوص وجود داشته و تمام افتخار هخامنشیان و داریوش همین است که می‌گوید: من سی ملت را برای ساخت این بنا گرد هم آوردم، در نتیجه ما نمی‌توانیم از نظر معماری این بنا را تخت جمشید مقایسه کنیم. اما وقتی من برای اولین بار به دین این بنا رفتم بسیار منتعجب شدم که چرا روی کوه سیاه با گل سفید بنا ساخته‌اند. حتی این رنگ طبیعی گل و خاک نیست و احتمالاً اگل راز جای دیگر وارد کرده‌اند. خشتی بودن این مصالح کاملاً سنتی است. اما نکته بسیار مهم که در تاریخ گذاری این منطقه نیز مورد توجه بوده تکنیکی است که در ساختن دیوارها بکار رفته و در هیچ جای دیگر ایران در معماری ساسانی و حتی در معماری اشکانی مشاهده نمی‌شود و آن این است که بالایی پی‌ها زی یک سری بند استفاده شده است. دیوارها تماماً از خشت و پی‌ها زی سنگ هستند، البته سنگ‌های تراشیده و کار شده نه سنگ‌های بی‌شكلی که در بنای‌های ساسانی به کار رفته است. بعد از تمام شدن پی، خشت روی آن می‌آید و در طول دیوارها، مخصوصاً آن دیوارهای که بیست - سی متر بالا می‌رود این بند چند مرتبه در عرض دیوار تکرار می‌شود که خود مقاومت ساختمان را بیشتر می‌کند.

به جز این مورد در هیچ کجا ایران چنین معمولی ای نداریم. تنها جایی که مشابه آن دیده می‌شود در ساختمان‌های رومی است که برای صدتاً دویست سال از آنها استفاده می‌شد. یعنی از اواخر دوره هلنی تا دوره بیزانس از این تکنیک استفاده می‌کرده‌اند. کوه خواجه تنها جایی است در ایران که از این تکنیک استفاده شده است. این مطلب به بازسازی تاریخ محوطه بسیار کمک می‌کند. آجرهایی که در کوه خواجه استفاده شده بسیار منحصر به فرد هستند. در آجرها و خشت‌های معمولی که در آنجا دیده می‌شود در بعضی موارد حتی نی به کار رفته که آنها را مقاوم و به اصطلاح آرمه می‌کرده مثل بتن‌هایی که الان داریم. آجرهایی داریم که در داخل آنها شیارهایی هست و به نظر می‌رسد در سقف‌ها به کار می‌رفته‌اند. چون از نظر مکانیکی این شیارها باعث می‌شود که ملات بسیار چسبنده‌تر عمل کند. و حتی مقنار کمی آجر گرد هم بینا شده که موارد استفاده آن را درست نمی‌دانیم شاید در ستون‌های گرد استفاده می‌شده است.

از نظر دفاعی در موقع جنگ فقط کافی بود که تنها راه ارتباطی این منطقه را بینند و اهالی حتماً از گرسنگی، تلف می‌شدند و بنابراین دفاعی هم نمی‌توانسته باشد.

به علاوه ما می‌دانیم که در آن دوران، دین ایرانیان، دین زرتشتی بوده و اگر این افراد می‌خواستند مراسم قربانی شان را در بالای کوه انجام بدھند، این اشخاص عادی باید از وسط خانه شاهزاده رد می‌شدند و به بالای کوه می‌رفتند که چنین چیزی غیرممکن بود.

دلیل دیگر این است که ما محوطه‌های خدماتی کوه خواجه را چنان که در سایر قصرها هستند نمی‌پاییم و این موضوع، این فرضیه را که آن مکان، زمانی قصر بوده رد می‌کند.

در عین حال در بالای کوه، کنار مقبره خواجه سنگی هست که هنوز هم در ابعاد مختلف به دور آن قربانی می‌کند و در آن زمان هم در دوران زرتشتیان رسم بوده است.

در مراسم زرتشتیان سنگ عنصر بسیار مهمی بوده و از زمان ساسانی در مراسم قربانی کردن، مردم قربانی خود را روی دوش می‌گرفتند و با شور و نشاط به بالای کوه می‌رفتند و در جهت عکس تابش خورشید هفت بار می‌چرخیدند و دور سنگ طوفان می‌کردند و بعد جوان را نزدیک آن سنگ ذبح می‌کردند. خانم بویس به این سنگه سنگ زنده نهادند چون این سنگ را از جای دیگر نمی‌آوردند و بلکه آن سنگ همیشه در آن مکان وجود داشت. سنگی را پیدا می‌کردند که اگرچه مجسمه نبود اما حالت ایستاده داشت و از دیگر سنگ‌ها متفاوت بود. اگر از مردم محلی کوه خواجه هم پرسیدیم این سنگ از چه زمانی در این محل قرار گرفته، جواب می‌دهند که همیشه این جا بوده است.

موسوی: درباره کارکرد و اینمولوزی و اوضاع طبیعی و سیاسی و چهره‌ایی منطقه صحبت کردیم. در مورد طرح این قلعه و معماری آن عده‌ای آن را ناظمی می‌دانند. دلیل آن وجود برج‌های نگهبانی است شامل دوازده برج که دورتا دور قلعه سام یا گاکا شهر وجود دارد. اینها به چه منظور بوجود آمده است؟ سوال دیگر اینکه چرا این بنا خشتی است؟ و مصالح دیگر به جز خشت در کجا و به چه صورت در این بنا به کار رفته و از همه مهمتر اینکه آیا نمی‌توانیم آن ظنی را که در مورد تخت جمشید وجود دارد در مورد کوه خواجه هم به کار ببریم که در تخت جمشید شاهان هخامنشی، خورشید و ماه و ستارگان را رصد می‌کرده‌اند و زمانی به تخت جمشید می‌آمدند که بتوانند طول سال جدید و طول ماه ربع را ببینند؟

دکتر غنیمتی: بله و خیر. بله به خاطر اینکه همانطور که گفتم هیربدان در این مکان منتظر بودند تا اتفاقاتی در عالم ستارگان رخ بدده و موعود زرتشتیان ظهر کند. در نتیجه من فکر می‌کنم حتماً عملیات رصد کردن انجام می‌شده ولی اینکه عملکرد آنجا به طور رسمی رصدخانه‌ای باشد، شک دارم. در عین حال شما وقتی از این مسیر بالا می‌روید، در هر کجا که بایستید دریا را می‌بینید. در نتیجه عامل پرستش و نقدس این محوطه، خود دریاچه هامون است. البته در اصول دین زرتشتی، آسمان به همان اندازه مهم است که آب و به طور کلی در طبیعت کوه خواجه، تمام عنصر موجود نشانه‌هایی بودند که نقدس و قابلیت پرستش داشته و حتی ستاره‌ها در این محوطه، همین نقش را داشته‌اند.

اینکه چرا مصالح به کار رفته خشت است و سنگ نیست. باید اینطور پاسخ بدهم که تخت جمشید تنها جایی است که در

دکتر غنیمتی: این نقاشی‌ها، در واقع بزرگترین مجموعه نقاشی ایرانی پیش از اسلام است. می‌دانید که در ایران آثار قابل توجه نقاشی، لاقل به این شکل نداشته‌ایم. آقای استاین حلو دوازده تکه تخته روی دیوار را به موزه دهلي Delhi برد هر سفله، هم همینطور مقداری از آنها را به آلمان برد. البته در جریان جایه‌جایی در زمان جنگ برای حفظ آنها و نیز به هنگام حمل و نقل برای تعمیر به برلین بردن. تعدادی گم شد. البته ممکن است که گم نشده باشد و به خاطر شرایط جنگ به روسیه یا اتریش فرستاده شده باشد و بعد از آن هم نقاشی‌ها به صورت تکه پیدا شد. در این نقاشی‌ها عناصر ایرانی به همراه عناصر هلنی دیده می‌شود. نظر من این است که تمام محوطه این ساختمان و مخصوصاً قسمت‌های عمومی آن مثل سرسرها و راهروها و سالن‌ها، در زمان اوج این ساختمان، پر از نقاشی و نقش بوده بوده است. دلیل آن لزوماً این نیست که آن مکان یک قصر بوده است. دقیقاً مشابه سرمایه‌گذاری‌های هنری و کارهایی که ما در اماکن مقدسه انجام می‌دهیم، در این مکان به علت کاربرد پرسنل‌گاهی آن تمام این هنرمندی‌ها بکار می‌رفته است.

زرتشتیان تمام سعی و نیروی شان را برای زیباسازی آنجا صرف کردند. در عین حال آقای استاین در آنجا یک نقاشی پیدا می‌کند و حدس می‌زند متعلق به رستم است - یک مرد نشسته با یک گوز - و بر طبق همین صحبت آقای هرتسفلد هم اعلام می‌کند که این بنا تماماً متعلق به رستم بوده و رستم و گندافر هم هر دو یک نفر هستند. اما، وقتی داستان آمدن شوشیان‌ها را می‌خوانیم درمی‌باییم که یکی از آنها با گوز از دریاچه بیرون می‌آید و این نقاشی پیدا شده می‌تواند به نحوی با تصویری که ما از آن افسانه داریم مرتبط باشد، البته من نقاشی‌های این محوطه را به طور کامل مطالعه نکرده‌ام و تحلیلی که روی آن انجام داده‌ام بیشتر از جنبه معماري بوده است.

نصرالله‌زاده: من می‌خواهم قدری بحث را از فضای باستان‌شناسی بیرون بیاورم و مسایل تاریخی را مطرح کنم. سیستان در روایات حمامی و اساطیری اهمیت بسیاری دارد منتها در دوره ساسانی از سیستان گزارشات تاریخی چندانی در دست نداریم مخصوصاً در مورد مهرها و سکه‌ها. آقای نیولی یکی از کسانی است که سیستان را زادگاه زرتشت می‌داند. سوال من این است که نتیجه‌گیری شما در مورد کاربری این مکان که آشکده است با نظریه نیولی، چه ارتباطی دارد و اینکه شما چه تاریخ گذاری برای این آشکده زمان ساخت اوج رونق و زمان ویرانی آن قابل استید؟

دکتور غنیمتی: درست است که آقای نیولی این نظریه را دارند اما الان تمام فیلولوژیست‌ها و تاریخ‌نویسان تا حد زیادی نظریه‌های آقای نیولی را رد کردند. البته نه تمام آن چیزهایی که در مورد زمان و مکان و چگونگی تولد زرتشت گفته‌اند. ولی لاقل زمان آن به طور حتم الان به هزاره دوم قبل از مسیح تغییر کرد. اینهم برا سازن زبان‌شناسی و دانه‌های تطبیقی از وداهast. محل تولد زرتشت هم به ظاهر قدری گیج‌کننده است. چون ایرانیان در همان ابتدا بر این عادت بودند که اگر به مناطق جدیدی کوچ می‌کردند، همان نام مناطق قدیم را با خود می‌آوردند و به مکان جدید می‌دادند. به همین دلیل اسم‌هایی داریم که مرتباً تکرار می‌شود و همین موجب می‌شود که فکر کنند محل تولد زرتشت اذربایجان است.

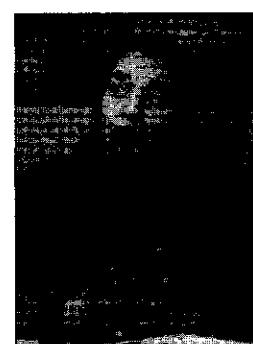
من شخصاً از آنجایی که هم با این کار آقای نیولی خیلی آشنا



نقایقی اتاق‌ها و فضاهای جبهه جنوب شرقی حیاط مرکزی قلعه سام.



نکته مهمی که در ساختار و معماری این بنا به چشم می‌خورد، قوس‌ها و طاق‌های پیش ساخته است که این قوس‌ها را یا دو قسمتی یا سه قسمتی می‌ساختند. البته در جاهای دیگر ایران هم این پدیده را داریم مثلاً در شهر قوس در نزدیکی دامغان، به این صورت که روی زمین قالب را می‌ساختند و قطعات پیش ساخته را درست می‌کردند و بعد آن را در محل خود سوار می‌کردند. مهمترین نکته این است که این عناصر دو هزار سال است که ایستاده و در بعضی نقاط، این دیوارهای بسیار عظیم هم هستند.



دکتر سروش غنیمتی

یکی دیگر از عواملی که باعث بروز شک و تردید در مورد تاریخ این بنا گردیده نقاشی‌هایی است که در آن پیدا شده و آقای دنیل اشلومبرژه می‌گویند که پیدا شدن این نقاشی‌ها و نقش بر جسته‌ها و گچبری‌ها، ساسانی است زیرا در معماری که تمام طاق‌ها، قوس است و گنبد داریم و ساختار دیوارها همه ساسانی استه آن نقاشی‌ها هم نقاشی‌های ساسانی به شمار می‌رود؛ حتی اگر از نظر تکنیک و قیافه و هر آنچه در ظاهر می‌بینیم، سرشار از عناصر هلنی باشد.

دکتر موسوی: سوال آخر من در مورد عناصر تزیینی کوه خواجه است. نظر شما در مورد نقاشی‌ها و گچبری‌ها چیست؟

هستم و هم با نظری که آقای دوشی گیل من مطرح می‌کند و هم با نظرات خانم بوسی، بعيد می‌دانم سیستان و کوه خواجه محل تولد زرتشت بوده باشد. مگر اینکه سیستان بزرگ را در نظر بگیریم، چون آقای نیولی فقط کلمه سیستان را به کار می‌برند و مشخص نمی‌کنند که کوه خواجه یا جای دیگری مدنظرشان بوده است. من شخصاً فکر نمی‌کنم آنجا محل تولد زرتشت باشد چون من فکر می‌کنم آریاها اصولاً در مناطق خیلی شمالی تر بودند و به تدریج به اینجا که الان هستند رسیدند. حتی شاید قسمت‌های سیستان افغانستان، مرحله‌ای از مراحل این مهاجرت بوده ولی این به هر حال بازسازی تاریخ است و ممکن است فردا چیزی پیدا کنیم که این مسئله را تکذیب کند.

نصرالله زاده: سوال بعدی من در مورد تاریخ گذاری این آتشکده است و اینکه اصولاً این مکان از نظر زرتشتی گزی چه اهمیتی دارد که آتشکده به آن بزرگی در آن بنا شده باشد. چون در متون یهلوی مربوط به دوره ساسانی هم از سه آتشکده مهم نام برده شده اما نامی از آتشکده سیستان با این اهمیتی که شما می‌گویید نیست.

غنیمتی: تاریخ گذاری این منطقه براساس کربن ۱۴ (C ۱۴) انجام شده و دو دوره را به دست می‌دهد. دوره اول از اوایل دوره پارتی تا اوایل دوره ساسانی است. فاز اول - و فاز دوم اواخر دوره ساسانی است. حال چون همه به این دو فاز معتقد بودند منhem نمونه‌گیری هایی را از همین دو فاز انجام دادم اما الان معتقد که حتماً بیشتر از دو فاز است و حتماً یک دوره پارتی هم وجود داشته و حداقل تا قرن نهم کار می‌کرده و بعد از آن از بین می‌رود و متروک می‌شود. حال، تاریخی که به این مکان داده می‌شود به نظر من به دوره شاپور اول می‌رسد و دلیل من سوای آن آزمایش C ۱۴ همان پدیده ساختاری دیوارها بود که فقط در معماری رومی دیده می‌شود و در عین حال در زمان شاپور مدارکی در دست است که اینها در جنگ‌های با رومیان یا والرین و یا یوستین... در دوره ساسانی، اسرائیلی‌ها این را به مناطق مختلف می‌فرستادند تا در کارهای معماری از آنها استفاده کنند. پل شوستر نمونه‌ای از این فرآیند است هیچ بعد نیست که در ساخت آن به دلیل ساختار غیرعادی آن از این اسراء استفاده کرده باشد.

در عین حال یکی از نقاشی‌های دیگر که بر آن مکان دیده می‌شود سه قسمت‌هایی از نقش یک فیل را نشان می‌دهد و باز تها دوره‌ای که مدرکی از وجود فیل در دست داریم دوره شاپور است که در سپاهش از فیل استفاده کرده است.

نشانه دیگر، خود سبک معماری گنبد است. درست است که پیدایش گنبد از نظر تاریخی بسیار به عقب می‌رود و در دوره پارتیان ریشه دارد، اما، ما معماری زیادی از دوره اشکانی تاریخی آن چه وجود دارد از دوره ساسانی به جای مانده است و آن شیوه ملات‌کشی و سنگها و اولین فیلیوش‌ها و گوشوار و مقرنس، که بعدها در دوره بعد از اسلام داریم، در معماری ایرانی - اگر بین‌الهیرون را جزو ایران بحساب نباوریم - در فلات ایران، اولین بار در این مکان دیده شده است. هنوز پنج - شش تا از آن گوشوارها باقی است که شکل اولیه گوشواره است. به همین خاطر من، حداقل به سه فاز قابل هستم و در پایان نامه‌ام از سه فاز نام برده‌ام: اواخر اشکانی، اوایل ساسانی و اواخر ساسانی.

چرا در هیچ منبعی از جایگاهی آتشکده‌ها ذکری به میان نیامده است؟ این همیشه برای من سوال برانگیز بوده است. می‌دانیم که در زمان حمله اعراب به ایران، قبل از اینکه به



**سیستان
 محل تلاقی
 سه فرهنگ ایرانی،
 بودایی و هلنی
(از عصر سلوکی)
 بوده اما از این
 سه عنصر
 تلفیقی ساخته
 می‌شود که
 به عنوان فرهنگ
 «سیستانی» و
 دارای شخصیت و
 هویت خاص خود
 شناخته می‌شود**

سیستان برسند. مثلثاً در فارس - زرتشتیان مکان آتش‌های مقدسشان مثل آتش بهرام را که سالهای سال روشن نگه داشته بودند، تغیر می‌دهند. این کار را مخصوصاً در تمام ایران انجام می‌دهند. خود زرتشتیان در پاسخگویی به این سوال که آیا عمداً و آگاهانه این کار انجام شده استه همیشه طفره می‌روند و چون آدمهای دروغگویی نیستند همیشه در پاسخ فقط می‌خندند. من بارها این سوال را از زرتشتیان پرسیده‌ام که آیا در مورد آتش آتشکده کوه خواجه هم شما این کار را کردید و برای جلوگیری از ویرانی آن آتشکده و مخصوصاً جلوگیری از الودگی آن - چون زرتشتیان بسیار به پاکی و نجسی معتقد‌اند. آن آتش را به جای دیگری منتقل کرده‌اید؟ تغیر رفتاری که با آتش بهرام کرده‌اید؟ و آنها همیشه در جواب فقط لبخند زده‌اند و هرگز جواب مستقیم به من نداده‌اند. من شخصاً معتقد‌ام که مثل فارس و تخت سلیمان و خلیل جاهای دیگر وقتی که اسلام به این سرزمین می‌آید کوه خواجه هم مثل بسیاری اماکن مقدس دیگر متروک شد.

کوه خواجه یک محظوظ بسیار خاص است که از زمان هخامنشی زیارت‌گاه بوده و من فکر نمی‌کنم هنگامی که ارتش اسلام به سیستان می‌رسید اول به سراغ این مکان مقدس



قلعه سام - حیاط مرکزی، جبهه شمال غربی
کوشش شرقی ایوانی در جنوب قلعه و قبل از رسیدن به دروازه جنوبی



جمع‌آوري اطلاعات و کار تحقیقی نیز پرداخته، چهار نفر دستیار داشته که یکی از آنها بزدان داد سیستانی بود و این بنان معناست که اولاً افسانه‌های ما منشا سیستانی دارد و ثانیاً اوستان سیستان از اصلی‌ترین متون اوستان است.

در عین حال در یکی از متون دینی از مردم بنام سائنا یا سینا صحبت شده که یک معلم مذهبی در سیستان بوده و صد نفر شاگرد داشته و در زرنگیانا بوده است در عین حال یک متن دیگر هست که از کل آن فقط دو قسمت باقی مانده است بنام هیریدستان. هیریدستان شامل متونی مربوط به معلمان زرتشتی و در مورد سفرهای آنان از جایی به جای دیگر و اتفاقاً است که در طول این سفرها برای آنها می‌افتد. یک مقدار از این متن مستقیماً مربوط به مسائل مذهبی زرتشتی بود خود زرتشت هم موبید بوده و قبل از اینکه به پیغمبری برسد از شهری به شهر دیگر برای آموختن علوم دینی و ساختن اشعار سفر می‌کرده است چون همانطور که می‌دانیم تا قبل از زمان ساسانی برای نگهداری متون مذهبی از نوشتن استفاده نمی‌کردند. اینها به صورت سینه به سینه حفظ و منتقل می‌شد. اما تمام این متون، مثلاً کاتالاها صورت شعر دارند. و صورتهای مختلفی هم دارند. اتفاقاً آقای شوارتز روی شکل این ایات کار می‌کند. بهر حال اینها فنونی بوده که باید متعلم‌ان زرتشتی می‌آموختند و در کنار علوم مذهبی قرار داشت.

حال دلایلی که من به آنها استناد کردم و گفتم که این محوطه هیریدستان هم بوده یکی اهمیت خود کوه خواجه و آمند سوشیانس هاست و دیگری این چهار عنصر طبیعی بکار رفته در معماری این است. آب و خاک و آسمان و آتش را به صورت بسیار زیبا در کنار هم مشاهده می‌کیم. دیگر اینکه آقای جاکسی می‌گوید که تمام این مدرس‌های مذهبی وقتی اسلام می‌آید از بین می‌روند. ولی ما متاسفانه تمام این حرفا را به صورت نقل قول‌هایی از این و آن داریم. مدرک مکتوبی در دست نیست هر چه بوده از بین رفته مثلاً در حمله مغولها، بیشترین لطمehای زیبا در کنار هم مشاهده می‌کنیم. دیگر اینکه آقای جاکسی که حمله مغولها به تمدن ما زد، از بین رفتن کتابها است.

موسوی: در مورد هیریدستان بودن این بناء می‌دانید که آن رواق‌های دور حیاط مرکزی دقیقاً مثل حجره‌های مدارس علوم مذهبی اسلام است. یعنی آن اطاوهک‌هایی که دور حیاط مرکزی قرار گرفته و بعد از آن در قسمت شمالی بنا وارد آتشکده می‌شوند محلی است صرفاً برای نشستن و ماندن و اعتکاف طلبه‌ها و این پلان خود این مسئله را القا می‌کند.

دکتر غنیمی: شما کاملاً درست می‌فرمایید. اتفاقاً من وقتی راجع به هیریدستان مطالعه می‌کردم در یک زمان به این نتیجه رسیدم که اینجا به علت این فعالیت‌های شدید دینی می‌توانسته کتابخانه باشد. اما اینجا که من اصولاً هر کاری را که روی کوه خواجه می‌کردم به علت تشابهات فرهنگی با بیزانس و از این طرف با همه مقایسه می‌کردم متوجه شدم این مکان نمی‌تواند کتابخانه باشد. اما اینجا که من اصولاً هر کاری را که روی کوه خواجه می‌کردم به علت تشابهات فرهنگی با بیزانس و از این مکان نمی‌تواند که این عقیده‌اند که بعداً اضافه شده و از نظر معماری شباهتی که بین مدارس اسلامی و این بنا به خاطر این دو ایوان می‌دیدم بسیار زیاد بود. ولی فرضیه‌هایی در این تحقیق موجود بود:

یکی این که می‌گفتند این پلانهای دو ایوانی پا از بين النهرین نشأت گرفته یا از آسیای مرکزی آمده است البته ما نمونه زنده نداشتیم این مسئله را گذار Andre Godard مطرح می‌کنند... البته من چون در اصل معمار هستم برخورد کاربردی با این قضیه می‌کنم خوب من فکر کردم که تکلیف حجره‌ها و

می‌رفت، بلکه اول به سراغ مناطق نظامی می‌رفت که در سیستان زیاد بود، مثل نهبدان و... که جنگ به آنها کشیده می‌شود. و بعد هم سیاست همیشه این بوده که مراکز مهم مذهبی را برای جلوگیری از ویرانی به دست دشمن، به جای دیگر منتقل می‌کرند که خواجه هم متروک می‌شود ولی از بین نمی‌رود.

نصراللهزاده: از چه زمانی این پرستشگاه متروک می‌شود؟
دکتر غنیمی: من فکر می‌کنم از حدود قرن هشتم میلادی
دکتر موسوی: که تقریباً مصادف است با قرن دوم هجری
دکتر غنیمی: در سال هفتاد و شصت و یک میلادی، سیستان رسم‌آسلام را می‌پذیرد و پنجاه هزار عرب به سیستان آورده و در آنجا مستقر می‌شوند و این مسئله کار جستجوی تاریخی ما را سخت‌تر می‌کند و باز مدارکی هست که از قرن نهم به بعد یاغی‌ها در آن مکان پنهان می‌شوند.

نصراللهزاده: سوال بعدی من در مورد اجتماعات زرتشتی انجاس است و این که آنها تا چه زمانی در آن مکان حضور داشتند چون در فارس تا قرن پنجم هجری هم حضور دارند و سنگنوشته‌ها و سنگ‌قبرهایشان باقی است. حال می‌خواستم بدانم بر طبق مدارک تاریخی تا چه زمانی زرتشتیان در این محوطه حضور داشتند و آیا شما بین مهاجرت زرتشتیان که پارسیان هند بودند با اجتماعات زرتشتی کوه خواجه ارتباطی می‌بینید؟

دکتر موسوی: مطلب دیگر این است که شما این منطقه را صرفاً معبد و آتشکده ندانسته‌اید و آنرا مدرسه علوم دینی هم نامیده‌اید. لطفاً راجع به این مطلب هم توضیح بفرمایید.

دکتر غنیمی: اول در جواب آقای نصراللهزاده باید بگوییم که جامعه زرتشتیان سیستان، جامعه بسیار مهمی بود. زمانی که در عصر بلاش پارتی برای اولین بار دستور جمع‌آوری و تطبیق و تهییه یک متن نهایی اوستا صادر شد و از انجا که در پیش‌های مختلف از دریاچه هامون اسم برده شده - به نام دریاچه کاساتو مطرح می‌شود - به علت وجود اسم‌های جغرافیایی مختلف گمان می‌رود که مودنان سیستانی از نظر جایگاه دینی در مرتباًی بوده‌اند که می‌توانستند این اسامی را وارد یشت‌های اوستا بکنند. به جز این از نسخه‌های مختلفی که جمع‌آوری می‌شود یکی مربوط به سیستان بوده. در عین حال در زمان‌های بعد وقتی فردوسی در حال سرودن شاهنامه بود و به این منظور به



نصرالله صالحي



رواق‌ها معلوم است. می‌تواند مثل کلاس درس کاربرد داشته باشد. ولی این که چرا ایوان بوجود می‌آید مسأله‌ای بود که خیلی دنیال آن رفت. جواب این بود که دو شکل از مراسم تاثیر عمده‌ای در پیدا شدن این پلان داشتند. یکی وجود «دسته» است. زرتشیان در مراسم قربانی، حیوان را روی دوشان می‌گذاشتند و با شادمانی حرکت می‌کردند. در زمان ساسانی، در مورد این مسئله مدرک در دست است که در این دسته‌ها، موبدان جلو راه می‌افتدند و مردم پشت سر آنها در حالی که به لباسهایشان شمشیر و گز اویزان بود بعد از انجام قربانی، به آشکده می‌رفتند و آن گز و شمشیر و آلات را به در و دیوار آشکده اویزان می‌کردند البته بصورت کاملاً سمبولیک. به این خاطر که روحیه جنگجویی آتش را نشان بدهند و آتش هم کار قبله را برای آنها انجام می‌داده است. شاید ساده‌ترانه باشد جاهانی می‌خوانیم زرتشیان آتش پرستند در حالی که اینظر نیست برای اینکه در هنگام نماز خواندن و عبادت تمرکز داشته باشد یا به جهت خوشید و یا به سمت آتش برمی‌گشتند البته تاثیر ادب و عقاید دین زرتشی بر ادیان دیگر بحث دیگری است که در این موضوع نمی‌گنجند.

برگردیم به این مطلب که گفته‌یم زرتشیان دو مجموعه مراسم دارند. یک مجموعه مراسم داخلی و یک مجموعه مراسم خارجی. مراسم داخلی فقط برای خود موبدان و هیریدان انجام می‌شود. مثل مراسم شبانه که بر حسب فصل و ماه صورت‌های مختلفی دارد و آدم‌های معمولی نمی‌توانستند در آن شرکت کنند. یک مجموعه مراسم هم که بیرونی بوده یعنی افراد وقتی دسته‌ها را برآه می‌انداختند و می‌رفتند، قبل از رسیدن به محل

جای دیگری باشد چون شرایط کوهستان اجازه نمی‌داده. و رشد این مجموعه، یکی در امتداد راه اصلی بوده که قبیل از ایجاد آتشکده هم وجود داشته و دیگری برای دسته‌های عبادت کننده. و در چپ و راست این محور، توسعه مجموعه صورت گرفته است.

مسئله مهم دیگر این است که هیچ‌وقت ساختمانهای مذهبی زرتشیان کاملاً شمالی، جنوبی نیست، همیشه یک مقدار کم از چون در اعتقادات ایشان اهریمن از طرف شمال وارد ساختمان می‌شود. در مورد پارسیان، می‌دانیم ایرانیانی هستند که به هند رفتند. در قرن نهم پیشتر زرتشیان خراسان بودند که مهاجرت کردند و در مسیرشان از سیستان عبور کردند. من فکر می‌کنم قبل از مهاجرت این عده، موبدان سیستانی، آنچه را تقریباً تخلیه کرده بودند. و تغییرشکل و کاربری داده بودند. احتمالاً وقتی پارسیان از سیستان عبور می‌کردند عده‌ای از موبدان هم به همراه آنها نظر من این بوده که این ایوان‌ها برای حفاظت از این می‌روند.

دکتر موسوی: راجع به عناصر مانوی و بودایی و ردیابی این دو آینین در این اثر صحبت شده، آیا این صحبت‌ها بر اساس نقاشی‌های کوه خواجه و مقایسه آن با نقاشی‌های پنج کند و امثال آن بوده یا اینکه واقعاً عناصر مانوی و بودایی در این اثر وجود دارند؟

دکتر غنیمی: در مورد عناصر بودایی آقای استاین صحبت می‌کنند اما در صحبت‌های ایشان هیچ چیز محجزی وجود ندارد ایشان فقط می‌گویند «ممکن است به این صورت باشد» و هیچ دلیل محکم ارایه نمی‌کنند. در عین حال این مکان با معماری بودایی و یا معماری سنتی هند قديم هیچ شباهتی ندارد. هر آنچه تابه حال پیدا شده در مورد معماری بودایی یک مناره بزرگ است که بر روی آن داستان زندگی بودا حجاری شده و مثل غارهای هزار بودا که در شین جیان و غرب چین می‌بینیم از سنگ تراشیده شده است. اصولاً در معماری بودایی عنصر اصلی چیزی است مثل مجسمه که وسط می‌گذارند و در اطراف آن طوف می‌کرند. من شخصاً تا به حال تفهمیده‌ام که آقای استاین چه شباهتی بین این پرستشگاهها با این اثر دیده‌اند که اصولاً در این مورد حرف بودا را زده‌اند. در عین حال درست است که بودایی‌ها در سیستان وجود داشتند. اما سیستان مهم‌ترین مرکز زرتشیان در عین حال این طرح یک محور اصلی دارد که نمی‌توانسته

معماری این بنا بفرمایید. چون ما در حیاط مرکزی این مجموعه نوعی قرینه‌سازی می‌بینیم و این حتی در معماری اسلامی تأثیرگذار است. دوم اینکه بفرمایید چرا ما در این مجموعه هیچ گونه شواهد مكتوب مثل کتیبه نوشته، علامت، گچ‌بری و... نداریم مثلاً کتیبه‌های پهلوی همه جا هستند اما چرا در کوه خواجه حتی دو جمله یا دو کلمه از آن کتیبه‌ها پیدا نمی‌شود.

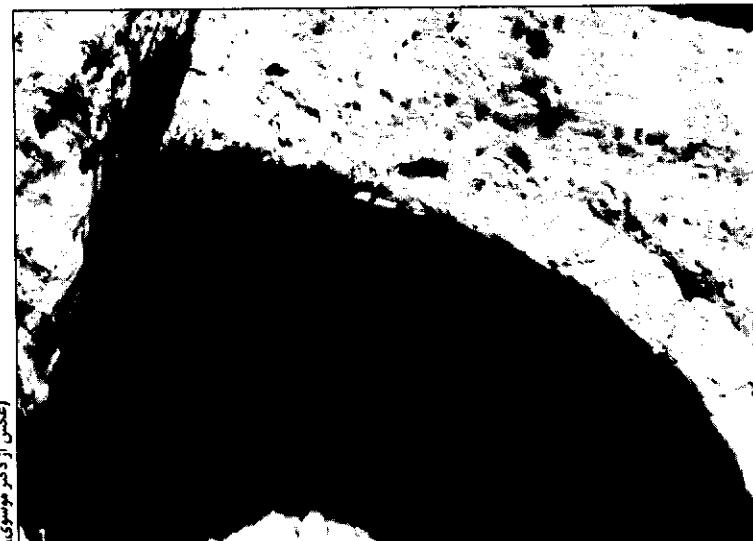
دکتر غنیمتی: قرینه‌سازی اصولاً یک پدیده معماری است بخصوص وقتی که یک محور طولی اصلی وجود داشته باشد. علاوه بر این قرینه‌سازی در حفظ استقامت بنا مفید است یک بنای قرینه‌سازی شده بسیار محکمتر است. تحقیقاتی که الان بر روی معماری زلزله انجام شده این فرضیه را بیشتر ثابت کرده است. به جز اینکه قرینه‌سازی ساده‌ترین راه بوده از نظر توسعه هم بهترین جواب را می‌دهد یعنی به راحتی از اطراف می‌توانید یک ساختمان را گسترش بدهید و از هیچ سویی با مشکل روبرو نشوید.

مطلوب دیگر در مورد کوه خواجه این است که آنچه ما در پلان می‌بینیم و به عنوان آتشکده می‌شناسیم تماماً آتشکده نیست و اگر ما قابل به این باشیم که این مکان هیربدستان بوده حتی نیاز به خوابگاههایی برای طلاق داشته و نیز مکانی برای ادای نذروات و تمام اینها در مجموعه وجود داشته و قرینه بودن پلان و تنویت موجود در آن به سادگی و زیبایی این مطلب را القا می‌کند. مسئله دیگری که من فراموش کردم پگوییم این است که در آن زمان مرزبانهای ساسانی هم در سیستان بودند. وقتی من تحقیق می‌کردم به این نتیجه رسیدم که موبدان ساسانی که بسیار پرقدرت بودند، پیشکی و امور مربوط به آن را هم در دست داشتند. البته مدرکی در دست نیست اما من طی صحبت‌هایم با آقای شوارتز به این نتیجه رسیدم ایشان از من دلایل این تفکر را جویا شدند و من مسئله نجاست و پاکی را نزد زرتشیان برای ایشان مطرح کردم. مثلاً در آن زمان اگر کسی مريض می‌شد. نه شبانه‌روز به طرق مختلف غسل داده می‌شد تا هم از نظر مذهبی و هم از نظر جسمی، آلدگی‌ها از پرطرف شود.

مسئله دیگر این است که در زمان ساسانی وقتی طبقه دیوانی به طبقات اجتماعی اضافه می‌شود که همان دیوان و موبدان بودند سکه‌زنی و ضرب سکه در ایران رایج می‌شود در زمان ساسانی این امر در سیستان انجام می‌شده و من فکر می‌کنم که موبدان مسئول ضرب سکه هم بوده‌اند. البته نه در کوه خواجه بلکه بطور کلی در سیستان.

اینکه چرا ما هیچ کتیبه‌ای نداریم؟ یک دلیل آن می‌تواند از بین رفتن این مدارک باشد چون بالا فاصله پس از برچیده شدن دین زرتشت ما در کوه خواجه مقبره خواجه را داریم یعنی این مکان آن‌اسلامی می‌شود من شخصاً عقیده دارم اگر کار کاوش و تحقیق درست روی محوطه انجام شود حتماً تعدادی سکه پیدا می‌کنیم. در حال حاضر هم سه سکه که برویانی مشغوب به این محوطه است. یکی از این سکه‌ها یا مربوط به شاپور اول است یا شاپور دوم و اگر فرض کنیم کار تحقیقی که روی آن انجام شده کاملاً علمی باشد. این آزمایش را کوین چهارده (۱۴) تایید و ثبت می‌کند و آن دو سکه دیگر، یکی شبیه آن‌اهیت است با آن حلقه مودت. و کلاً وجود این شواهد این دو مطلب را به ما ثابت می‌کند: یکی نقش مهم شاپور و دیگری اهمیت فوق العاده مذهب در آن منطقه است.

نصراللهزاده: اینکه کتیبه‌ای وجود ندارد بسیار عجیب است.



بوده و هنوز هم هست و بعید می‌دانم که روی مهمترین کوه در

مهترین محوطه زرتشتی، بشود بعد بودایی ایجاد کرد.

در مورد مانویت هم نمونه بسیار کم است تنها نمونه موجود در قسمتهایی از چین است در جایی که اویغورها مانوی شدند.

نقاشی‌هایی که آنچا داریم و چیزهایی که از مانوی‌ها پیدا کردیم

بسیار کم است. همیشه این فلسفه «دون» در آثار آنها هست.

مثلاً یک نقاشی پیدا شده که یک درخت را تصویر می‌کند که از

زمین بالا آمد و نصف آن سیاه و نصفی سفید است. حال اگر هم

این نقاشی‌ها شباهتی به نقاشی‌های مانوی داشتند، من شخصاً

قابل به این شباهت نیستم و با خانم دکتر آذری هم که صحبت

کردم - می‌دانید که تخصص ایشان نقاشی این دوره است و روی

پنج کند هم ایشان کار کرده‌اند - ایشان هم بعید می‌دانستند که

نقاشی‌های کوه خواجه، ربطی به مانویت داشته باشد.

در عین حال، این مکان را با مهر و میترا نیز ارتباط داده‌اند که

آن فرضیه هم از نظر من بسیار بعید است و اصولاً مهر و میترا،

پدیده‌هایی است که در غرب ایران با می‌گیرد و از آنچا است که به

هر جای دیگر می‌رود. در حالی که نقاشی‌هایی که از کوه خواجه

به دست آمده به نظر می‌رسد در بازسازی اساسی و بزرگی که در

دوران شاپور روی این محوطه انجام شده ایجاد گردیده‌اند. وجود

نقش‌هایی مثل فیل در این نقاشی‌ها، می‌تواند نشان‌دهنده

پادشاهی باشد که از نظر مالی و یا حتی معنوی از این پژوهه

حمایت کرده و یا در زمان او و به دستور او و بازسازی انجام شده

باشد. این احتمال هم می‌تواند وجود داشته باشد که خود موبد

mobidan کلیه هزینه‌های مربوط به این کار را برداخته باشد. مثلاً

آتشکده‌ای داریم که الان در آسیای صغیر واقع شده و در متون

لاتین آمده که mobid mobidan آن آتشکده را بسیار عظیم بنا می‌کند.

اصولاً mobidan بسیار ثروتمند بودند و برخلاف اسلام که ما

می‌توانیم خودمان شخصاً به دعا و نیایش پیردازیم و

خواسته‌هایمان را خود مطرح کنیم، در دین زرتشیان همیشه واسطه

وجود داشته است. یعنی زرتشیان خود را برای اینکه

خواسته‌هایشان را با اهورامزدا مطرح کنند، به قدر کافی باک

نمی‌دانند. این قضیه برای mobidan یک راه بسیار درآمدساز بوده

است و مردم به آنها پول و گندم و زمین می‌دادند و این احتمال

وجود داشته و mobid mobidan اولین بار این بنا را ساخته و بعد در

دوران ساسانی بازسازی شده است.

دکتر موسوی: لطفاً توضیحاتی در مورد قرینه‌سازی در

در معماری

کوه خواجه

چهار عنصر

آب، خاک، آسمان

و آتش را

به صورت

بسیار زیبا

در کنار هم

مشاهده می‌کنیم



عکس از محمد جوادی

اصولاً
در معماری ایران،
تمام ساختمانها،
چه قصر،
چه کاروانسرا،
چه حتی مدرسه‌ها در
دوره اسلامی، ظاهر و
شکلی دفاعی دارند.
مثلاً کاروانسراها
از بیرون شبیه
قلعه هستند،
ولی از داخل
امکانات و تجهیزات
دفاعی ندارند

و از اغلب آنها فقط طاق، یا یک اطاق و یک راهرو و چیز بیشتری باقی نمانده است. تنها، معبد آپادانا، از زمان هخامنشی بطور کامل باقی نماند - البته به صورت طرح که در شوش قرار دارد. این معابد یکی، کنار سیاه در فارس و یکی تخت سلیمان و دیگری کوه خواجه است. کنار سیاه و تخت سلیمان هیچگونه ارتباطی با کوه خواجه ندارند. تنها جایی که می‌توان کمی آنرا با کوه خواجه مقایسه کرد، تخت سلیمان است، آنهم از نظر موقعیت جغرافیایی که بر روی کوه و در کنار دریاچه واقع است و نه از نظر کاربردی، دیگر آن هیربستان و مدرسه دینی را نداریم.

موضع دیگر تحقیق و روشهای تدریس من، معماری گلی ایران است این نوع معماری در تمام دنیا بصورت یک کمربند مشاهده می‌شود. هر جا صحرا هست معماری گلی هم هست در افريقا، در جنوب اروپا، در خاورمیانه، ایران، هند، آسیای مرکزی، غرب چین، جنوب آمریکا و مکزیک و همه جا یک ظاهر دارند. البته با پیشرفت علم و تکنولوژی و روش‌های مقابله با زلزله، آن چیزی که ما به شکل یک خانه گلی در نیومکزیکو می‌بینیم، دیگر بوسیله باران ازین نمی‌رود و در عین حال یک مکتب جدید در آمریکا بوجود آمده که معماری ماندگار را جستجو می‌کند و در آن مکتب این بحث مطرح می‌شود که چه کنیم که با ازین رفقن یک ساختمان، منابع طبیعی هم ازین نرود. مثلاً در خانه‌سازی با جوب ولی اگر با گل کار کنیم و خانه ویران شود باز به خود زمین برمی‌گردد و ایران در این مسئله نقش مهمی دارد. خانم الیزابت بیزلی می‌گوید: ایرانی‌ها نه تنها با کویر کنار آمداند بلکه کویر را متندن کرداند. ما سیصد سال است، بخجال، آسیاب، بادگیر و قنات داریم... و موضوع تخصصی تحقیق من روشهای مقاوم‌سازی در برابر زلزله در معماری گلی ایران است و امیدوارم بتواتیم معماری‌هایی مثل معماری بزد را با روشهای مقابله با زلزله، ماندگارتر کنیم.

تبیزی‌نیا: خانم دکتر غنیمتی از اینکه در این گفت و گو شرکت کردید بسیار سپاسگزاریم و آرزوی توفیق بیشتر جنابالی را در زمینه تحقیقات تاریخی و باستان‌شناسی خواستاریم. همچنین از جانب آقای دکتر موسوی که وقت گران بهای خود را در اختیار این گفت و گو قرار دادند، صمیمانه تشکر می‌نماییم.

حداقل به خاطر وجود هیربستان اما جاهای زیادی داریم در ایران که کتیبه‌های وجود ندارد مثلاً در فارس یا در خوزستان چون کتیبه‌ها بیشتر در جاهایی وجود دارند که سنگ وجود داشته باشد آنهم از حسن مرغوب که ماندگاری تاریخی داشته باشد، آیا در این محوطه بطور طبیعی سنگ وجود دارد؟

دکتر غنیمتی: سنگ که حتماً بوده چون خود کوه از سنگ است. در این بنابراین های عالی وجود دارد که آقای کروگر آن گچبری‌ها را بازسازی کرده‌اند. در این که کتیبه‌ای هم بوده جای شک نیست اما بوسیله خود پادشاهان ساسانی ازین رفته چون معمولاً پادشاهان، آثار پادشاهان پیشین را ازین می‌برده‌اند، مثل صورت‌هایی که از آنان به جای مانده است.

دکتر موسوی: خصوصاً اینکه احتمالاً آن آثار خشنتی یا گنجی و جویی بوده و به راحتی ازین رفته‌اند.

نصرالله زاده: احتمالاً آن چیزی که در زمان زرتشتیان به تسامح به سنگ قبر از آن یاد می‌کنیم و مثلاً سنگ استودان بوده و نوشته‌هایی بر روی آن حک می‌شده و در فارس بافت می‌شود در این محوطه و کلاً در سیستان نداریم.

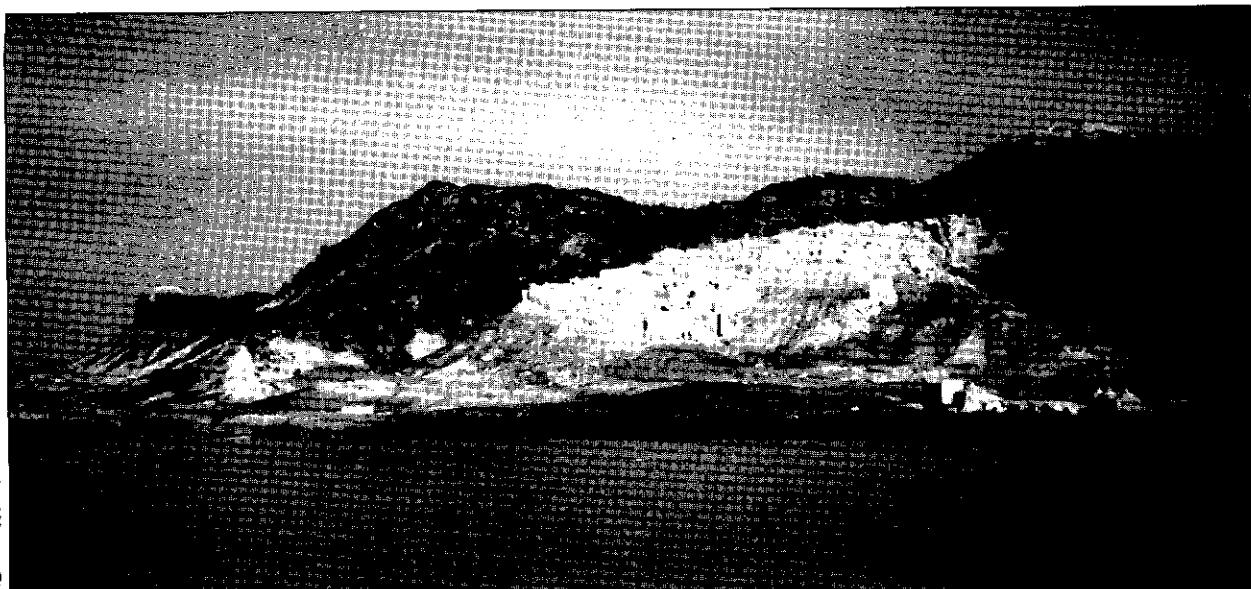
دکتر غنیمتی: خود عنصر آب هم در این مورد خیلی مؤثر بوده. مثلاً بیت می‌گوید که اینها در مسیر آب سدهای فراوان زده بودند و آب باران را که آب پاک به شمار می‌آمده جمع‌آوری می‌کردند. مادر محوطه حتی استودان و یا استخوانهای تکی هم پیدا نکردیم و اگر آن کوه، کوه اسپند بوده - اسپند معنی پاک را دارد - پس طبیعتاً جذبه‌ها را به آنجا نمی‌برند ولی مطمئن‌نم که تعادی سکه در آن محوطه یافت خواهد شد.

تبیزی‌نیا: بطور کلی در مورد کوه خواجه بفرمایید که اصولاً چه سیری داشته، چه زمانی ساخته شده چه مرحلی طی کرده اوج و زوال آن کی بوده است؟ آیا بعد از اسلام و در طول حنود هزار و چهارصد سال اصولاً زندگی داشته و کاربری آن در این مدت چه بوده؟

غنیمتی: اوج آن زمان ساسانی بوده و کارکرد آن حداقل ترا قرن نهم میلادی بوده و در این مورد هم شک دارم و در این اوخر احتمالاً به آن شکل اصلی کار نمی‌کرده و آرام، آرام متروک شده است. اما در دوره اسلامی، بعد از قرن نهم فقط محلی برای پنهان شدن غارتگران و گنججویان بوده است. غیراز آن در دوره اسلامی فقط قبر خواجه را داریم که می‌دانیم، دوره‌ای است در تاریخ سیستان که این دوره را به آن کوه الحاق کرده‌اند و گفته‌اند که در اینجا شخصی بنام خواجه علی وجود داشته‌انهای در حدود قرن دوازدهم. این مقبره بسیار مصنوعی است و دلیل اصلی هم این است که در تمام ایران بعد از اسلام زرتشتیان رد گم می‌کنند و مراکز اصلی شان را جایه‌جا می‌کنند که ازین نزد.

تبیزی‌نیا: اگر ممکن است در مورد همان موضوع اصلی تحقیقاتیان یعنی کاروانسراها هم توضیحاتی بفرمایید.

غنیمتی: تحقیق الان من روی معماری مذهبی ایران در دوره ساسانی است. دلیل من هم این است که در دوره هلنی تمام معابد در یونان همگون هستند و فقط اندازه معباد عوض می‌شود. سطونها و سقف و عناصر دیگر سرچای خود هستند. اما در معماری ایران ما به هیچ وجه چنین چیزی نداریم و فقط چهار آتشکده هست که از آنها طرح کامل در دست داریم در صورتی که آقای شیپ من از پنجاه آتشکده در دوران ساسانی صورت برداشته‌اند، مکان اکثر آنها میهم است



عکس از دکتر سروش نژادی

باتوجه به اهمیت فراوان تمدن شبه قاره هند و به خصوص در چارچوب نظریه گفتگوی تمدن ها و فرهنگ های توان عرصه های جدیدی را ز همکاری علمی و فرهنگی با کشورهای هند، پاکستان و افغانستان به منظور توسعه و ارتقاء موقعیت تمدنی ایران مدنظر قرار داد.

حوزه تمدنی شرق ایران که از آسیای مرکزی تا خراسان و سیس سیستان تا دره سند و سواحل مکران Mok-Ran (بلوچستان) را در برمی گیرد قلمروی وسیع استه این حوزه تمدنی به دلیل تجذیب دو حوزه سیاسی ایران و هند و تشکیل دو کشور پاکستان و افغانستان در دوره معاصر شکل جدیدی به خود گرفته است. صرف نظر از خراسان، گوشه جنوب شرقی ایران که در محدوده سیستان، کرمان، جاسک تا چابهار را در برمی گیرد به صورت محظوظه ای با اینهاتم تاریخی و باستان شناسی بسیار روپرور شده است. سیستان میان ایران و افغانستان و بلوچستان میان ایران و پاکستان تقسیم شده و هرچند در آن کشورها تحقیقات باستان شناسی بسیاری در مورد بلوچستان و سیستان صورت گرفته، متأسفانه در ایران بدین امر بی توجهی شده و این نه تنها از نظر علمی بلکه از بعد تاریخ و فرهنگ ملی ایران نیز یک غفلت بشمار می آید و باید در جهت جبران این نقیصه تلاش کرد. چند سال پیش یونسکو یک دوره تاریخ جهانی متنشر ساخت که هنوز دوره انتشار آن پایان نیافرته است. در این مجموعه سهم تمدن های حوزه سیاسی افغانستان و سند قابل توجه بود و نواحی شرقی ایران را تحت الشاعع خود قرار می داد. سهم تمدن ایرانی حتی در نواحی غربی آن هم اندک بود.

شكل گیری تمدن در جنوب شرقی ایران بدون شک از شرایط اقلیمی، جغرافیایی، ارتباطی، انسانی و فرهنگی آن متأثر بوده است. این حوزه تمدنی از یک سو با حوزه آقیانوس هند، از یک سو با دره سند و از سوی دیگر با نواحی داخلی فلات ایران مانند سیستان و کرمان ارتباط داشته است. علاوه بر آنکه می توان این تمدن ها را به صورت جوامعی مستقر مورد ارزیابی قرار داد، شناسایی موقعیت ارتباطی آنها چه در خشکی و چه از دریا به خشکی قابل تأمل است. نواحی به و بمپور و شهداد از این حیث اهمیت دارند. لازم است ارتباط و اتصال تمدن های جنوب شرقی ایران با فلات مرکزی مانند کرمان، بیز و فارس مورد توجه و تأکید جدی قرار گیرد. شرایط سیاسی و فرهنگی و جمعیتی جدید در شرق ایران ضرورت این امر را دوچندان می سازد.

تحقیقات باستان شناسی در شهر سوخته، دهانه غلامان و کوه خواجه در سیستان، شهداد در حاشیه کویر و حوزه جازموریان که به وسیله تویز Toozy و دیگران صورت گرفته قابل توجه استه نیز اقیام برای تأسیس رشته باستان شناسی در دانشگاه سیستان و بلوچستان مهم است اما کافی نیست. علاوه بر تأمین اعتبارات لازم برای ادامه فعالیت های باستان شناسی بسیار بسیار ضروری است اما باتوجه به شرایط اقلیمی و اوضاع منطقه نسبت به مرمت و نگهداری محوطه های باستانی و آثاری که از زیرخاک خارج شده اند اقسام کافی و کامل صورت گیرد.

یادداشت سردبیر:

اهمیت باستان شناسی شرق ایران

تحقيق خانم دکتر غنیمتی درباره کوه خواجه را باید مقدمه ای بر توسعه مطالعات باستانی در جنوب شرقی و به طور کلی شرق ایران دانسته، بر این اساس توجه به موارد زیر قابل توجه خواهد بود.

باستان شناسی جنوب شرقی ایران را می توان در دو بعد ملی و بین المللی مورد ارزیابی قرار داد.

۱- از بعد ملی - فعالیت های باستان شناسی علمی در ایران هرچند عمری طولانی ندارد اما بیشتر در نیمه غربی ایران متمرکز بوده است. آثار ماده ایlamی ها، هخامنشی ها، اشکانیان و ساسانیان در خوزستان، کرمانشاه، فارس، همدان ... مورد اکتشاف قرار گرفته و شناخته شده است. آثار دوره اسلامی در آذربایجان و شیراز و اصفهان و مانند آنها بیشتر مورد توجه قرار گرفته و در شرق ایران تا حدودی مشهد و کرمان و بیز و اطراف آن که از نظر جمیعتی قابل توجه بوده اند اهمیت یافته اند. اما در شرق ایران یعنی نواحی مشرق کویر تا مرزهای افغانستان و پاکستان کمتر به مطالعه درباره آن پرداخته شده یا اصلًا مورد توجه نبوده است. بدون شک این امر با عوامل مختلف ارتباط داشته است مانند فراوانی آثار تاریخی در نیمه غربی ایران، ارزش هنری و گردشگری آنها نزدیک بودن به مراکز مهم فرهنگی، جمعیتی و سیاسی ایران و سرانجام مجاورت با تمدن های مهم آسیای غربی یعنی سومر، بابل، آشور و مانند آنها که مورد توجه باستان شناسان اروپایی بوده است.

هرچند توسعه عملیات باستان شناسی در نیمه غربی ایران برای ما همچنان حائز اهمیت است و باید ادامه یابد. اما تابیخی راه هم به دنبال داشته که باید متوجه آن بود.

اولاً بیشتر ارتباط تمدن فلات مرکزی ایران با تمدن های بین النهرين را معرفی و مطرح کرده است به همین جهت در تاریخنگاری ملی ما کشش عمده به سوی مرزهای غربی ایران دیده شده است. ثانیاً موجب شده است روایات ملی که مهمترین منبع آن شاهنامه فردوسی است و بیشترین تأکید آن بر تحولات نواحی شرقی ایران است از نظر دور شود. چنانکه امروزه اصطلاح روایات ملی و متون حمامی با جغرافیای تاریخی و نیز کلیت تاریخ ایران به درستی در روشنایی قرار نمی گیرد.

۲- از بعد بین المللی - فقدان تحقیقات باستان شناسی کافی در شرق فلات ایران موجب شده است تا ارتباط تمدنی این بخش از ایران با شبه قاره هند به درستی شناخته نشود. هرچند تحقیقات هند شناسی در دو قرن اخیر توسعه فراوان داشته و بعون شک نواحی جنوب شرقی ایران با تمدن باستانی شبه قاره هند ارتباط داشته و حتی پل ارتباطی تمدن های بین النهرين با دره سند بوده است اما این اندازه حفریات و تحقیقات برای آنکه آن را کاملاً روشن سازد کافی نبوده است.